

رهبری مشعشعیان; آغاز و فرجام فعالیت های سیدمحمدبن فلاح

دکتر محمدعلی رنجبر(1)

خیزش مشعشعیان در منطقه جنوب بین النهرین و خوزستان، به رهبری سیدمحمدبن فلاح (متوفای 870ه^ق) شکل گرفت و حکومت مستقل شیعه، به مرکزیت حویزه ایجاد شد. تا کنون، مطالب قابل توجهی از زندگی و روند فعالیت های آغازین سیدمحمدبن فلاح، در جهت رهبری مشعشعیان، همچون سایر ابعاد خیزش وی، به رشته تحریر در نیامده است. در این نوشتار، تلاش می شود بر اساس منابع اصیل موجود، مراحل مختلف اقدامات وی - که به شکل گیری و استقرار مشعشعیان انجامید - تبیین گردد. هرچند در پی گیری سیر حوادث، پاره ای از ابعاد فکری و اجتماعی جنبش مشعشعیان بازگو می شود، اما غرض اصلی، نه بررسی ماهیت فکری و اجتماعی آن جنبش، که ارزیابی گزارشی منسجم، منظم و مبتنی بر نقد منابع، از روند فعالیت های سیدمحمدبن فلاح، به عنوان آغازگر و راهبر مشعشعیان، تا مرحله اعلام موجودیت اعتقادی وی می باشد.

1- سرچشمه آگاهی ها

نخستین مآخذ آگاهی ما از زندگی سیدمحمدبن فلاح، کتاب ((تاریخ غیائی)) (2) است. عبدالله بن فتح الله بغدادی ملقب به ((غیاث))، در اثر مذکور، آگاهی های مهمی از تاریخ ((ارض العراق)) از زمان سقوط بغداد تا سال 891ه^ق به دست می دهد. در فهرست مطالب اثر فوق، فصلی درباره سیدمحمدبن فلاح و مشعشعیان تا سال 901ه^ق آمده است؛ (ظهور سید محمد بن فلاح مشعشعی و من تبعه من المشعشعین و ذکر اخبار هم فی الجزائر الی سنه احدی و تسعمائه). (3) اما فصل مذکور از جمله قسمت های از بین رفته آن اثر است و آگاهی هایی که در مورد مشعشعیان از این طریق به دست ما رسیده، مربوط به اخباری است که در خلال دو فصل ((فراقویونلو)) و ((آق قویونلو)) و در ضمن شرح حوادث آن دو حکومت بیان شده است. از این رو، بیش از آن که متضمن مسایل درونی و بویژه آغازین مشعشعیان و رهبران آن باشد، از روابط و درگیری های سیاسی و نظامی آن ها خبر می دهد. در این اثر، به طور خاص، به درگیری سیدمحمدبن فلاح با اسپند قراقویونلو (حکومت 848-837ه^ق) اشاره شده است، اما مباحث بیشتری از مولی علی، فرزند سیدمحمد، و دیگر جانشینان او به میان آمده است. علی رغم اهمیت جایگاه تاریخ غیائی در مطالعه مشعشعیان - به لحاظ نزدیکی زمانی و انحصاری بودن برخی اطلاعات - جانب داری آشکار مولف از آق قویونلوها و شیوه تاریخ نگاری تقدیرگرایانه آن، (4) از اهمیت و اعتبار آن می کاهد.

در شرح زندگی سیدمحمدبن فلاح، بی تردید ((مجالس المومنین)) بیشترین آگاهی ها را دارد. قاضی نورالله شوشتری به صراحت بیان می کند که این تفصیل را ((بر وجهی که بعضی از متأخرین اهالی عراق در تاریخ غیائی آورده)) می نویسد؛ (5) اما همان طور که گفتیم، تمام بخش های تاریخ غیائی به دست ما نرسیده و چه بسا که این بخش ها مفقود، مورد استفاده قاضی نورالله قرار گرفته باشد که این امر با توجه به اخبار بیشتر و مفصل تر ((مجالس المومنین)) از اثر غیائی، قطعی می نماید. اما در اینجا نیز با نویسنده ای شیعی مواجه ایم که در دوران سیطره صفویان بر والیان مشعشعی قلم می زند. (آگاهی های تاریخی قاضی نورالله از مشعشعیان تا سال 992ه^ق ادامه می یابد). در هر حال، اگر بپذیریم که روایت قاضی نورالله از مشعشعیان بر اساس بخش های مفقود تاریخ غیائی است، در آن صورت، مطالب وی نزدیک ترین و موثرترین مآخذ تلقی می شود، بویژه این که وی قلم به دستی از خطه خوزستان (قلمرو مشعشعیان) بود که پیشینیان او در اصطکاک و پیوند با آمد و شد مشعشعیان بودند. (6)

((تاریخ مشعشعیان)) اثر سیدعلی خان بن سیدعبدالله، در نگرشی کلی، چیزی رونویسی از ((مجالس المومنین و)) (تاریخ غیائی)) نیست؛ اما در نگاه دقیق تر، به رغم فاصله زمانی وی از دوران سیدمحمدبن فلاح، به جهت دربر داشتن برخی اخبار و آگاهی ها از سلسله خاندان مشعشعیان - که او نیز یکی از والیان آن است - دارای اهمیت می باشد. از منظر یکی از مشعشعیان اواخر دوره صفویه (پس از سال 1128ه^ق) که در اثر مذکور آمده است، به سیدمحمدبن فلاح به عنوان بنیان گذر مشعشعیان نگریسته می شود. (7)

با بررسی اثر سیدمحمدبن فلاح، ((کلام المهدی)) (8) آگاهی ها از دوران متقدم مشعشعیان از لحاظ تنوع موضع گیریها تکمیل می شود. از این لحاظ، باید به درستی ((کلام المهدی)) را مآخذی ارزشمند قلمداد نمود که علاوه بر این که حاوی آگاهی های مفید و بنیادی در حوزه فکری - اعتقادی می باشد، از برخی مقاطع و بعضی موارد فعالیت ها و اقدامات سیدمحمدبن فلاح، و به قلم، او خبر می دهد. در واقع، در ((کلام المهدی)) می توان از نوع دفاعیات سیدمحمد در جدترین و حساس ترین مقطع از حیات مشعشعیان آگاه شد.

بر این اساس، سعی شده است که اطلاعات، بر مبنای چهار منبع اصیل فوق و به شکل منسجم گردآوری شود. شاید ذکر این مطلب ضروری نباشد که پژوهش های جدید به صورت همه جانبه و هم زمان از سرچشمه های مذکور استفاده نکرده،

و از این رو در این مسیر گامی به جلو برنداشته اند(9)

2- نخستین آگاهی‌ها

شجره نامه سیدمحمدبن فلاح در رایت قاضی نورالله شوشتری، که سیدعلی خان نیز آن را آورده، به هفتمین امام شیعیان دوازده امامی می‌رسد. آشکارترین تردید در این شجره نامه از سوی یکی از مشعشعیان، به نام سیدابراهیم موسویمشعشعی، در دربار سلطان حسین بایقرا در هرات و خطاب به سید قاسم پسر سیدمحمد نوربخش - رهبر نوربخشیه - ذکر شده؛ وی اصالت سیادت نوربخشیان و مشعشعیان را زیر سوال برده است. به هر حال بر اساس روایت قاضی نورالله، سیدمحمدبن فلاح ((عالم مفید و عاقل رشید))، معروف به مهدی، ((علامه عصر و نادره دهر، فرید زمان و افلاطون اوان)) (10) فرزند هبه الله بن حسن بن علی مرتضی بن سیدعبدالحمیدنسبیه بن ابوعلی فخاربن احمدبن ابوالغنائم بن ابوعبدالله حسین بن محمدبن ابراهیم مجاب بن محمدصالح بن امام موسی کاظم(ع) است. زادگاه او واسط می‌باشد، اما در حله و در مدرسه شیخ احمدبن فهد که از اکابر صوفیه و اعظم مجتهدان امامیه بود، آموزش دید. (11)

اشاره کوتاهی به وضعیت معیشتی خانواده سیدمحمدبن فلاح، بیانگر شرایط دشوار محیط نشو و نما می‌دارد. از زمان مرگ پدرش، فلاح، اطلاعی در دست نیست. اما ذکر شده که مادرش زن تنگ دستی بود که به هر حال به فرزندش اجازه داد که در حله و در مدرسه شیخ به فراگیری دانش دینی بپردازد، و این در حالی بود که در هفت سالگی قرائت قرآن و مقدمات علم را آموخته بود. در مدرسه شیخ، تمام اوقات سیدمحمد به درس و مطالعه می‌گذشت و با جدیت و تلاش زیاد در مدتی کوتاه به مراتب عالی در علم رسید و استاد را از خود راضی دید. این میزان دانش آموختگی، به همراه حسن فضیلت موجب شد که اجازه تدریس در جایگاه استاد را در مواقع مقتضی به دست آورد و به قول سیدعلی خان، ترقی او در ((امور دنیوی و سنت هاشمی و حمیت عربی)) (12) دیده می‌شد. پیوند شاگرد با استاد به دنبال ازدواج مادر سیدمحمد با شیخ احمدبن فهد، مستحکم تر شد و چه بسا جایگاه رفیع وی در میان شاگردان شیخ احمد، افزون بر توانایی علمی، ناشی از این پیوند باشد.

گرایش‌های درونی و متصوفانه سیدمحمد در کنار آموزش‌های علوم رسمی دینی از آغاز مشهود بود. قاضی نورالله در این باره می‌نویسد:

جامع معقول و منقول بود و صوفی و صاحب ریاضت و مکاشفه بود و آن چه از ظهور خود خبر می‌داد، از روی مکاشفه بود و در همین راستا نیز به مدت یک سال در مسجد جامع کوفه معتکف شد و قوت او در طول آن مدت به جز اندکی از آرد جو نبود و بسیار می‌گریست و چون کسی از سبب گریه او می‌پرسید، می‌گفت به حال جماعتی می‌گریم که به دست من کشته خواهند شد. (13)

از زمان این اعتکاف اطلاعی در دست نیست. کسکل اعتکاف او را پس از رد دعاوی وی از سوی شیخ احمدبن فهد می‌دانند که به دنبال آن اضطراب و ناراحتی، چنان که رسم اغلب مسلمانان است، به سفر زیارتی رفته و یک سال را در مسجد کوفه با ریاضتی سخت گذراند؛ (14) و این با سخن قاضی نورالله که مبنای پیش‌بینی ظهورش را ناشی از مکاشفه می‌داند سازگار نیست. (15) در واقع، به نظر می‌رسد سیدمحمدبن فلاح افزون بر شناخت علمی و ظاهری، بر شناخت شهودی و باطنی نیز توجه جدی داشته است و از این رو در کنار آموزش علوم رسمی، به خود سازهای روحی و باطنی نیز می‌پرداخته است، و چون استاد، هم دستی در فقهت رسمی داشته است، و هم از عوالم درونی متصوفین بی‌خبر نبوده است.

قاضی نورالله، و به تبع وی، سیدعلی خان، به سادگی اساس و آغاز فعالیت‌ها و دعوای سیدمحمدبن فلاح را به دست یابی وی بر کتاب شیخ احمدبن فهد در ((علوم غریبه و امور عجیبه و کرامات مہیبه)) (16) می‌دانند، که از رهگذر آن، اعراب اطراف خوزستان را مرید خود ساخت و تا آنجا پیش رفت که خود را ملقب به مهدی کرد. (17) ظاهراً استاد شیخ احمدبن فهد، که از عواقب آگاهی از مطالب کتاب و کاربرد آن آگاه بود، در لحظات احتضار آن را به یکی از خدمه داد که در فرات اندازد و سیدمحمد به حيله و حسن خطاب، آن را از دست کنیزک به در آورد و پنهانی به مطالعه مشغول شد تا این که به بعضی اشارات آن آگاه شد و برخی حرکات آن را آشکار کرده و به کار بست. از جمله آموزش‌هایی که از خلال مطالعه کتاب مذکور به دست آورد، ذکر مشتمل بر اسم علی(ع) بود که با تعلیم آن به اعراب، به آن‌ها کیفیت تشعشع دست داده، بدنشان متحجر می‌شد و مرتکب امور خطیر چون شمشیر تیز بر شکم نهادن و آن را خم کردن، و دیگر اشیا عجیبه می‌شدند. (18) قاضی نورالله دو تاریخ را در آغاز ظهور سیدمحمدبن فلاح به دست می‌دهد: 828 و 840ه؛ و از قول تاریخ‌غیائی، سال 820 را ذکر می‌کند. در نسخه موجود تاریخ غیائی، مولف اساساً از آغاز فعالیت‌های سیدمحمدبن فلاح اطلاعاتی به دست نمی‌دهد و به همین ترتیب نیز تاریخ مشخصی طرح نشده است. نخستین اشاره به مشعشعیان در اثر مذکور این گونه است: ((مشعشع ظهور کرد و جزایر را گرفت))، و سپس به حمله مشعشعیان به قلاع بندوان اشاره می‌کند. (19) اما قاضی نورالله اخباری از غیائی نقل می‌کند که در نسخه موجود به دست ما نرسیده است. بر این اساس، سال دعوی مهدویت سیدمحمدبن فلاح (820ه) مصادف با قرانی بود که دلالت بر ظهور او می‌نمود و از تأثیر همین قران بود که اسپند میرزا بن قرایوسف ترکمان فقهای شیعه را با فقهای بغداد به ((مباحثه و مناظره انداخت و چون فقهای شیعه غالب آمدند... اختیار مذهب شیعه نمود و سکه به نام دوازده امام زد)). (20) واقعیت این است که در تعیین تاریخ دقیق پیدایش و ابراز عقاید سیدمحمدبن فلاح منبعی در دسترس نیست و تا زمانی که درگیرهای نظامی مشعشعیان با حکومت‌های مجاور آغاز نشده، در دیگر منابع، تاریخ دقیقی از پیدایش آن‌ها به میان نیامده است.

چنان که گفته شد، منابع دستیابی سیدمحمدبن فلاح به کتاب شیخ احمدبن فهد را آغاز روند فعالیت‌های تبلیغی وی می‌دانند. این اتفاق در حین احتضار (21) شیخ احمد روی داد. با توجه به آن که درگذشت او در سال 841ه بود، بنابراین این ادعاهای سیدمحمد بویژه در اظهار محدودیت، باید حدود این سال‌ها باشد. اما ذکر سال‌های 820 و یا 828ه نشانگر وجود نشانه‌هایی از فعالیت‌های سیدمحمد می‌باشد که به تدریج نمودی آشکارتر و افراطی‌تر داشته است، تا آنجا که منجر به صدور فتوای قتل او می‌شود.

قاضی نورالله در جایی از کتاب خود مآورد که:

سیدمحمدبن فلاح مصاحب امرای آن نواحی [واسط] بود و زمانی که از او می خواستند تا در برنامه های تیراندازی شرکت کند، در پاسخ می گفت: ((گاهی من تیراندازی خواهم کرد که چندین کس پیش پیش تیر من می دویده باشند))، و در میان اهل و عشیرت خود از تسخیر عالم سخن می راند که به عنوان ((مهدی موعود))، آن بلاد و قری را بر عشیره و اصحاب خود تقسیم خواهد کرد، و چون این سخنان دیگر باره - که نشانگر سابقه آن است - به شیخ احمدبن فهد رسید، به قتل او فتوی داد و امیر منصوربن قبان بن ادریس عبادی در استحلال خون او چیزی نوشت و چون کتابت به امیر منصور رسید سیدمحمد را گرفته خواست بکشد، گفت: من سید سنی صوفی ام، جهت این شیعیان مرا دشمنی می دارند و قصد کشتن من می کنند، و مصحف مجید بیرون آورده بر طبق آن سوگند خورد و دیگر سخنان گفت تا امیر منصور او را رها کرد. (22)

سیدعلی خان نیز پاسخ سید محمد را با همین مضمون، اما با صراحتی بیشتر مآورد: امیر [منصور بن قبان بن ادریس عبادی]، گناه من دوستی اصحاب [پیامبر(ص)] است، من مردی شریف النسب و صوفی مشرب و سنی مذهب هستم و آن ها ارجاس شیعه منافقین و مرتزقین هستند. مرا با آن ها که صاحبه را رد می کنند و با کتاب و سنت نبوی مخالفت می کنند میلی نیست و از این روست که مورد غضب واقع شده ام و حکم به قتل من داده اند. (23)

بدین ترتیب، سیدمحمد با ترفندی آشکار از مرگ رست. و به درستی بر اساس مجموع اطلاعاتی که در مورد او وجود دارد، و بویژه سخنانش در ((کلام المهدی))، تردیدی وجود ندارد که سید محمد در چارچوب باورهای شیعه می اندیشیده و در موضوعات مورد اختلاف میان تشیع و تسنن با جانب داری زیاد و تعصب، از موضع شیعیان دفاع می نموده. در ((کلام المهدی)) وی در موارد متعدد از حقانیت علی(ع) در جایگاه جانشینی پیامبر(ص) و رد اقدامات برخی صحابه پای می فشارد. برای نمونه، به صراحت مآورد که از دیدگاه شیعه، اهل سنت وارد بهشت نمی شود، از آن رو که اصل امامت را پذیرفته است (24)، و از سه خلیفه راشدین به عنوان ((آن سه نفر)) یاد می کند که با در دست گرفتن حکومت مصحف ابن مسعود را آتش زدند و گفتند ما برای تدوین قرآن سزاوار هستیم و بویژه این که ((پس از رسالت، بر امیرالمومنین [علی] مطلب را به درازا کشاندند))، (25) و در این راستا جایگاه افرادی چون معاویه مشخص است که از نظر سیدمحمد ((قلبا آدم باطل و فاسدی بوده که اظهار اسلام کرده، می اندیشیده که در قرآن سیر می کند و به شریعت روی مآورد [اما... او ذاتا شیطان است، و به طور کلی، همه پیشوایان چهارگانه مروانیان و بنی عباس لباس حق را پوشیدند، مردم را شکار کردند، خدعه ورزیدند و نیرنگ کردند.)) (26)

در ((تحفه الازهار)) از ضامن بن شدقم نقل شده است که نخستین رویارویی استاد (شیخ احمد بن فهدحلی) با شاگرد (سیدمحمدبن فلاح)، درست پس از دستیابی وی به کتاب مذکور است؛ اثری که دارای فایده های عجیب و محتوای علوم پنهان و غریب و ظریف بود. سیدمحمد با به دست آوردن آن کتاب به سوی قبیله خفاجه می رود، و یا پناه می برد. به زودی پیک شیخ، به دنبال کتاب به قبیله خفاجه می رسد، اما سیدمحمد ربودن آن اثر را انکار می کند و می گوید: ((این شیخ از شدت مرض عقلش بیمار شده، او مذهب تسنن دارد و من امامی مذهب هستم و دشمنی دینی نیز بر شما پنهان نیست))، و بدین وسیله اهل قبیله را که به مذهب تشیع اعتقاد عمیق داشتند، به حمایت از خود ترغیب می کند. ادامه روایت ابن شدقم با اطلاعات نه چندان موثق تاریخی همراه است: سیدمحمد پس از مطالعه کتاب که موجب خرسندی و شغف او شد، متوجه اصفهان (در ایران) می شود (27) سپس به حویزه میاید و مهمان مرد عربی می شود که نابینا و ناشنوا و فقیر است و از مال دنیا جز گاومیشی لاغر که شیرش خشکیده، چیز دیگری ندارد، اما با اعجاز سیدمحمد آن حیوان پرشیر می شود، مرد بینایی و شنوایی خود را به دست مآورد و بدین وسیله هم قبیله گان مرد عرب پیرو او می شوند، و در مقابل فرمانروایان عبادی منطقه می ایستند و به اتکال شمشیرهایی که از استخوان گاومیش ساخته شده اند و تیرهایی که از نی درست کرده اند، موجب شکست عبادی و چیرگی سیدمحمدبن فلاح می شوند. اعجاز سیدمحمد - که به ((مهدی صاحب امر)) ملقب گردیده - در این گزارش، آن جا به اوج می رسد که در ادامه جنگ و ستیز با فرمانروایان، با پاشیدن مستی خاک لشکر دشمن را عقب می راند. (28) اطلاعات تاریخی دیگر منابع، به درستی خبر این شدقم را رد می کند و آن را ساخته و پرداخته اذهان فرمان پرور جلوه می دهد که بیشتر بر حیرت خواننده می افزاید، تا آگاهی های تاریخی؛ اما این روایت نیز تأیید است بر هم زمانی واپسین لحظات حیات شیخ احمد و آغاز فعالیت سیدمحمدبن فلاح، و چه بسا پس از حمایت خفاجه از وی، شیخ فتوای قتل او را صادر کرده و امیر منصور بن قبان بن ادریس عبادی - سنی مذهب - مأمور اجرای آن می گردد، و هم چنان که سیدمحمد با اظهار تشیع خویش، از حمایت خفاجه برخوردار می شود، در مقابل امیر سنی مذهب، به تسنن خود و تشیع شیخ اشاره می نماید.

شیر خبر دست یابی سیدمحمد به اثر شیخ احمدبن فهد در علوم غریبه را، که تمامی منابع ذکر کرده اند، رد نمی کند، اما بر این نکته مهم تأکید دارد که این اثر می تواند کتابی از شیخ باشد که حاوی بعضی از اخبار و حوادث آینده بوده که از کلام علی(ع) استخراج شده است و این که سیدمحمد نیز برخی یارانش را از آینده خبر می داده است، امری بی سابقه در سنت متصوفین صاحب کرامت نبوده است و حتی دانش او در مباحث غریبه و سحر نیز با توجه به رواج این نوع نگرش در آن زمان نمی تواند بعید باشد، چنان چه که به کارگیری برخی حروف و اسما در برآوردن حاجات در برخی کتب اسلامی آمده است. (29)

باید به خاطر داشت که سید محمد سال های طولانی در محضر شیخ احمدبن فهد حلی آموزش دیده است. تمایلات متصوفانه و زاهدانه شیخ، امری است که در بررسی های پژوهشگران به اثبات رسیده است و آثاری نیز به این مضامین از او به جا مانده است که از عناصر صوفیانه خالی نیست. (30) بر این اساس، تأثیر پذیری سیدمحمد از استاد در این زمینه مسلم است. علاوه بر این، سیدمحمد در گرایش به این وجه از ابعاد شخصیت استاد و به کارگیری افراطی آن آموزش ها تا آن جا پیش رفت که اعمال وی حتی مورد تأیید شیخ نیز نبود. از سوی دیگر، آن چه تحت عنوان اعمال عجیب به پیروان سیدمحمد منسوب می کنند، از سنت های رایج در برخی طریقت های متصوفانه بوده و هست، این اعمال نه ناشی از سحر و جادوست، و نه صرفاً براساس تعلیم ذکری خاص ایجاد می شود، بلکه نمایشی از توانایی های روحی سالک است

که تحت رهبری مرشد و پس از انجام مناسکی خاص - که در هر طریقت می تواند متفاوت باشد - چون ذکر و سماع، می تواند بروز یابد و بر استواری ایمان مومنان به طریقت بیفزاید و پاسخی بر انکار مخالفان باشد. (31) بر این اساس، به کارگیری و تعلیم این مناسک با ویژگی های متصوفانه سیدمحمد سازگار است و نمی تواند به عنوان حیل و ترفندی جهت اغفال تلقی گردد، و قاعده با زمینه های فرهنگی و اعتقادی مردم منطقه که آن را پذیرفته اند، همسو بوده است، و در واقع، جزئی از اعتقادات شیعی - تصوفی او را تشکیل می دهد که در این چارچوب، مفاهیم واقعی خود را نشان می دهد. در مجموع، هم چنان که اعمال ((غریبه)) نمی تواند نمایانگر تمام ماهیت اعتقادی سیدمحمد باشد، به کار بستن و تعلیم آن نیز بر اساس اثر - فرضا ر بوده شده - شیخ احمدبن فهد، نمی تواند مبنای مناسبی جهت تعیین تاریخ ظهور او به حساب آید شاید شایسته باشد نقطه عطف روند جدایی سیدمحمد از مکتب فقهی زهد گرایانه و متصوفانه شیخ احمدبن فهد را در واپسین سال های حیات وی (متوفی 841ه') دانست که منجر به صدور فتوای قتل سیدمحمد شد، وگرنه آغاز این روند از سال ها پیش بوده است؛ سال هایی که اشارات مبهم منابع، بدون هیچ توضیحی مشخص می کنند: 820 یا 828ه' . در ضمن اینکه، پذیرش مذهب امامیه توسط میرزا اسپند قراقویونلو، که به دنبال مباحثه علمای سنی و شیعه (از جمله، شیخ احمد بن فهدحلی) صورت گرفت و از سوی مورخی سنی مذهب - چون غیائی - به عنوان ((قرآن)) تعبیر شد و هم زمان با ظهور سیدمحمد تلقی گشت، از نظر زمانی نمی تواند درست باشد، (32) اما نشانگر مویا بودن بستر رواج آرمان های اعتقادی امامی مذهب است، که دعوی نزدیکی ظهور امام غایب(ع) و پرچم داری این ظهور از سوی سیدمحمد، از آن جمله است.

3- نخستین تلاش های نظامی

مطابق سیر سرگذشت سیدمحمدین فلاح در منابع، اقدامات آشکار او در جذب پیروان و تمهید مقدمات برپایی جنبشی جهت تشکیل حکومت، پس از رهایی وی از دست امیر منصور بن قبان عبادی، و به دنبال فتوای قتل شیخ احمدبن فهد روی داد. در واقع، زمانی که سیدمحمد متوجه شد که پیوندهای او با سلسله فقاقت شیعه گسسته شده است، و با صدور فتوای قتل، از جانب حکمرانان سیاسی نیز در امان نیست، آشکارا در جهت اجرای اندیشه های خود دست به کار شد و در میان قبایل و اقوام مختلف عرب منطقه حضور یافت و به تبلیغ، آموزش و سازماندهی نیروها پرداخت.

به روایت قاضی نورالله، سیدمحمد پس از خلاصی از بند امیر منصور به منطقه ((کسید)) رفت و از طایفه معدان که ساکن آن نواحی بودند اول جماعتی که به او گرویدند جماعت بنی سلامه بودند. سپس دیگر طوایف عرب از زان و سودان و بنی طی که در ساحل ثبق و نازور و غاضری، از انهار دجله بغداد، مستقر بودند به دور او گرد آمدند. سید محمد در میان ایشان ((خارق عادات)) ظاهر می کرد. (33) این طوایف در مناطق باتلاقی نزدیک واسط مستقر بودند و در واقع، نخستین فعالیت های جدی تبلیغی و تشکیلاتی سیدمحمد در این منطقه، در سال 840ه' / 1436م آغاز شد. (34)

پس از این مرحله موفقیتآمیز، سید به همراه پیروانش که امتثال امر او می کردند و به مقصد او معتقد بودند، (35) به ((موضع شوقه که از قرای حصان است رفت. حاکم آن نواحی بر ایشان بیرون آمد و خلق بسیار از ایشان کشت و اسیر ساخت)). این حادثه در سال 844ه' روی داد. (36) سیدعلی خان، قریه شوقه را آباد، با بناهای فراوان و جمعیت زیاد توصیف می کند و بار دیگر از انگیزه پیروان سیدمحمد یاد می کند که چون بر ایشان ((اشارات غریبه و احکام عجیبه و رموز مہیبه)) آشکار می کرد، بر او گرد آمده بودند و ((مزخرفات)) سیدمحمد که خود را ((مهدی منتصر))، ((مقتدا))، و ((مظہر کرامات)) می نامید در عقول آن بهایم موثر افتاده بود و موجب اطاعت از وی شده بود. (37) به هر حال، با شکست سخت وی در شوقه، همراهان سید به مناطق سابق خود در باتلاق های نزدیک واسط بازگشتند.

در ادامه داستان سیدمحمد، اندک اختلاف میان روایت قاضی نورالله و سیدعلی خان وجود دارد؛ بر اساس روایت قاضی نورالله، سیدمحمد پس از مدتی به موضع ((دوب))، محل استقرار طایفه معادی، میان نهر دجله و حویزه، رهسپار شد و در این جا پسر خود، سیدعلی، که ملقب به ((مولی علی)) بود، به طلب یاران خود در باتلاق های حومه واسط فرستاد و در جریان بازگشت سیدعلی و همراهان به سوی سیدمحمد، قافله عظیم را که با [به] او دچار شد غارت نموده، با مال و رجال بسیار نزد پدر رفت.)) (38) اما طبق روایت سیدعلی خان، سیدمحمد پس از شکست در شوقه، مدتی در حیره بسر برد و سپس با سپاهی کم متوجه واسط شد و در جریان جنگ و گریزهایی که داشت به موضع ((دوب)) فرود آمد و در این مکان پیروانش از حومه واسط به او پیوستند. (39) ظاهرا در این مقطع، مشعشعیان هنوز امکان حمله بر شهر واسط که تحت سیطره و فرمانروایی قراقویونلوها بود را نداشتند.

به این ترتیب، قبیله معادی (معدان) - مستقر در دوب - نیز به جمع یاران سیدمحمد پیوستند. از این قبیله، تیره نیس نخستین کسانی بودند که به دستور سیدمحمد، گاو و جاموس خود را فروختند و اسلحه خریدند؛ هر گاومیش به شمشیری و ده درم فروخته شد. مینورسکی قبیله معدان را از قبایل فقیر عرب منطقه می داند که با پرورش گاومیش روزگار می گذراندند. (40) با تکمیل تجهیزات، روز جمعه هفتم رمضان سال 844ه' ، سیدمحمد به همراه پیروانش، نخستین حمله را به حویزه آغاز کرد. در قریه ابی الشول که یکی از قریه های حویزه بود نبرد سختی درگرفت. در یک سور، سیدمحمد و اعراب معدان، بنی سلامه، و بنی طی، و در سوی دیگر، ساکنان حویزه و تعدادی از مردم جزایر که به همراه حاکم خود امیرفضل بن علیان تبعی طائی در حویزه و در ناحیه ابی الشول مستقر بودند، قرار داشتند. سبب مهاجرت این جمع کثیر از اهل جزایر، کدورتی بود که میان امیر فضل و برادرانش روی داده بود. به هر حال، اهالی جزایر شیعه مذهب به همراه اهالی حویزه با سپاه مشعشعیان رویارو شده و تعداد زیادی کشته دادند. علی ر غم تلفات زیاد اهل جزایر و حویزه، ظاهرا سیدمحمد نتوانست به همه اهداف خود برسد، و یا به تعبیر قاضی نورالله، در توقف مصلحت ندیده، به دوب مراجعت کرد. (41) بنا بر نظر کسکل، برخورد با اهل جزایر برای سید محمد غیر منتظره بوده و وی از حضور آن ها در منطقه حویزه بی خبر بود. (42) کسروی به نقل از ابن بطوطه، ساکنان حویزه را ایرانیان می داند که با همیاری مهمانان خود - اهل جزایر - در مقابل طوایف عرب ایستادند. (43)

این نخستین رویارویی سازمان یافته سیدمحمد بود که پس از غارت کاروان توسط مولی علی و تجهیز طوایف عرب روی داد؛

آزمونی که با توفیق نسبی مشعشعیان همراه بود. با بازگشت به دوب، دوران سخت و پرمشقت مشعشعیان آغاز شد. قحط و تنگی پیش آمد و به روایت سیدعلی خان، وبا شیوع یافت. (44) ناکامی در حویزه و ناتوانی در دوب، مشعشعیان را بر آن داشت که در اندیشه غلبه بر تمامی سرزمین حاصل خیز واسط باشند و نخستین درگیری را با سپاهیان ترکمان (قراقویونلو) تجربه کنند. در واقع، برخی قبایل عرب ساکن در باتلاق های حومه واسط نخستین گروندگان به سیدمحمد بودند. به تعبیر کسکل، گرسنگی مشعشعیان را در این نبرد سخت (16 شوال 844هـ) (45) پیروز کرد و چهل تن از ترکمانان کشته شدند. توصیف قاضی نورالله از اعمال مشعشعیان پیروز نشانگر خشونت و بی رحمی آنان است:

سیدمحمد و اصحاب او به خان های صحرانشینان آن جا درآمدند و غلات و اموال ایشان به جاروب غارت رفته، دفع جوع و اضطراب خود نمودند. (46)

و به تعبیر سیدعلی خان، بر مال و نوال و طعام مردم دست انداختند و به این طریق فقرشان را به غنا مبدل ساختند و زنانشان را قانع و اطفال را راضی کردند (47) و باز در دوب سکنی گزیدند، و به عبارت دیگر، یورش آن ها به واسط، به تسلط دایمی آن ها منجر نشد و صرفا یورشوی زودگذر بود.

مدتی کوتاه پس از این پیروزی، مشعشعیان پیروزی دیگری را در سال 845هـ به نظاره نشستند؛ میان امیران جزایر مخالفت و دشمنی بود، این درگیری درونی، یکی از روسای جزایر، به نام ((شحل))، را برآن داشت که سیدمحمد را به جزایر آورده و او را حاکم سازد:

سیدمحمد [در جزایر] هر روز سوار شده، بر سر جمعی از مخالفان می رفت و ایشان را می کشت تا آن که از اهل جزایر غیر از جماعتی که با او موافق شده بودند، نماند و آخر ایشان را نیز بکشت و مستأصل ساخت. (48)

با آن که به روایت سیدعلی خان، امیر شحل که از اعظم امیران جزایر بود، با قوم و عشیره و قبایلش به خدمت سیدمحمد آمده و بیعت کرده بود، اما مشخص نیست که وی چرا آن ها را نیز کشته است. سیدعلی خان نیز چون قاضی نورالله از سخت گیری و خونریزی سیدمحمد یاد می کند که در جزایر بر قبایل و امام مسلط شد و مال از آن ها ستاند و هیچ معاند و معارضی باقی نگذاشت و این ستم و دراز دستی امکان استقرار او را در جزایر از بین برد. در ((کلام المهدی)) نیز آمده است که بی تردید شیعه اهل جزایر، همچون اهل حویزه و اهل بصره از دو مذهب [سنی و شیعه]، از دشمنان او قلمداد می شوند. (49) و در گزارشی دیگر در این کتاب، پس از ذکر درگیری با قراقویونلوها (نبرد واسط)، عبارتی را به کار می برد که توصیف موقعیت او در جزایر است: ((هر کس که دوست او بود دشمن او شد)). (50)

تاختگاه بعدی سیدمحمد، بار دیگر واسط بود که با سه هزار تن به آن جا یورش برد. این دومین حمله او به آن منطقه بود؛ در حمله نخست، سپاه مشعشعی پیروز شد، اما نتوانست کنترل آن جا را به دست گیرد و اکنون فرمانروای واسط می توانست به انتقام آن شکست، انگیزه بیشتری در سپاهیان خود ایجاد کند. به تعبیر سیدعلی خان، او به قومش ندا داد که انتقام بگیرد و آن ها نیز اجابت کردند. در این نبرد سخت، هشتصد تن از مشعشعیان کشته و تعداد زیادی (51) مجروح شدند، و به تعبیر قاضی نورالله از همین عده نیز می باید ((در راه عقب نشینی] جمعی کثیر ... هلاک)) (52) شده باشند.

به طور کلی، در این مرحله، سیدمحمد بن فلاح نخستین تجربه درگیرهای نظامی را پشت سر گذاشت. در منطقه واسط و جزایر، امکان استقرار نیافت و نتوانست پایگاهی مطمئن برای مشعشعیان فراهم سازد. با همراهی برخی طوایف عرب حومه واسط آغاز کرد، اما در جذب و تمکین سایر طوایف اقوام منطقه ناموفق ماند. با آن که دو گروه شیعه و سنی در حوزه فعالیت او قرار داشتند، با هر دو به طور یکسان مشکل داشت و هم گراپی مذهبی او را یاری نکرد، و علمی رغم شیعی بودن ساکنان جزایر - همچون مشعشعیان - اختلافات داخلی آن جا، این مورد را تحت الشعاع قرار داده بود. سخت گیری و خونریزی بی مهابا نه تنها در گزارش های قاضی نورالله و سیدعلی خان آمده است، بلکه این مطلب در ((کلام المهدی)) نیز به چشم می خورد. چنان که یکی از ایراداتی که مخالفان هم عصر سیدمحمد بر وی وارد می کردند، قتل و خونریزی مشعشعیان است، و بر این اساس است که سیدمحمد با خشم از حرام بودن قتل نفس یاد می کند، اما این حرمت را در مورد نفس زکیه می داند که در کتاب خدا آمده است (53) و بدین شیوه قتل دشمنان خود را توجیه می کند.

به نظر می رسد بخشی از توصیفی که سیدمحمد از حیات پانزده ساله خود ارایه می کند مربوط به این مرحله از فعالیت او باشد. وی چنین می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم. کیست که آزمایش خدا را بیش از این سید دیده باشد؟ پانزده سال است که مردم او را نفرین می کنند و دشنام می دهند و فرمان قتل او و فرزندانش را می دهند. او از شهری به شهری دیگر می گریخت تا شعشعه جعدی رضی الله عنه آمد، هنوز زمین گنجایش او را نداشت تا این که به کوه ها فرار کرد و همه ساکنان کوه از آن شعشعه قتلش را می خواستند، نجات پیدا نکرد مگر پس از یاس و ناامیدی. سپس به عراق بازگشت و در آن جا مغول در جستجوی او بود و هر کس که دوست او بود دشمن او شد. جایی که در آن زندگی کند نداشت. زمین بر او تنگ شد تا این که شعشعه دوب آمد، از تلخی آن هم به میزانی چشید که قابل قیاس نیست. (54)

شیبی مراد از ((شعشعه جعدی)) را اشاره به ابولیلی بن قیس، ملقب به ((نابغه جعدی)) می داند. وی از جمله اصحاب بود که گفته شده در نبرد صفین در سپاه علی (ع) حاضر بوده است، سپس معاویه او را به اصفهان تبعید کرد. او در دوران جاهلیت نیز به خدا معتقد بود و از دین حنیف ابراهیم سخن می گفت و به تعبیری متصوفانه، شاعری الهام یافته بود. ابوالفرج اصفهانی در سرگذشت او می گوید:

در جاهلیت شعر می سرود، اما مدتی شعر گفتن برای وی مشکل شد، و پس از اسلام آوردن بار دیگر شاعری آغاز کرد و نابغه لقب یافت و منظور از شعشعه در کلام سید محمد بدین معناست، همان طور که خداوند زبان جعدی را در شعر گفتن بست و در واقع او را به مشکلی گرفتار کرد، اما پس از مدتی این مشکل برطرف شد، چنان که سید محمد نیز برای مدتی دچار این مصیبت و آزمایش شد. (55)

اما شعشعه دوب؛ با توجه به این که ((دوب)) نام مکانی شناخته شده در ارتباط با فعالیت های سیدمحمد بن فلاح است، می توان اشاره به سختی ها و مشکلاتی باشد که مشعشعیان در آن مکان داشتند.

شایان توجه است که سیدمحمد، گزارش از فعالیت های پانزده ساله خود را پس از مرگ فرزندش مولی علی (861هـ) می

نویسد؛ از این رو، آغاز فعالیت خود را به سال‌هایی ارجاع می‌دهد که بنی‌سلاسه به او پیوستند و این برخلاف نظر کسروی است که شروع فعالیت‌های تبلیغی - نظامی او را به پانزده سال پیش از سال 844 (زمان استقرار در شوقه) می‌داند. (56) البته در آن قسمت از گزارش سیدمحمد از فرار به کوه‌ها یاد می‌کند، در هیچ یک از منابع توضیحی در مورد آن نیامده است؛ اما باید به خاطر داشت که با توجه به زمان نگارش این گزارش (سال 861، یا پس از آن)، این مقطع از فعالیت سیدمحمد و فرار او به کوه‌ها در هر منطقه که اتفاق افتاده باشد، پس از سال مذکور است. در مجموع، منابع آگاهی دقیقی از زمان شکل‌گیری اندیشه‌های سیدمحمد به دست نمی‌دهند، اما این امر قاعده در زمانی طولانی و در جریان دوران آموزش او در سال‌های جوانی آغاز شده است. اما آن چه به عنوان فعالیت‌های تبلیغی و نظامی سیدمحمد مطرح است، از نخستین سال‌های دهه چهل سده هجری شروع می‌شود، بویژه این که فتوای قتل او، از سوی شیخ احمدبن فهد و در حین احتضار او (متوفی 841هـ) صادر شد. این مقطع از تلاش‌های سید محمد (845-840هـ)، از باتلاق‌های نزدیک واسط شروع شد و به تصرف شوقه (844هـ)، نبرد ابی‌الشول در حویزه (7 رمضان 844هـ)، دوران سخت و پرمشقت سکونت در دوب، یورش به واسط (16 شوال 844هـ) و سپس جزایر، ختم شد.

4- نخستین قرارگاه؛ حویزه

خوزستان در حوزه حکم‌رانی تیموری قرار داشت. نوه شاهرخ تیموری (حکومت 850-807هـ)، عبدالله سلطان بن میرزاابراهیم، حکومت فارس و خوزستان را به عهده داشت. او به شیخ ابوالخیر جزری فرمانروایی خوزستان - با مرکزیت شوشتر - داده بود و شیخ جلال‌الدین پسر شیخ ابوالخیر، به فرمان پدر در حویزه مستقر بود و مناطقی چون واسط نیز تحت فرمان آن‌ها بود. در گستره سیاسی کشور، در کنار فرمانروایی تیموریان بر شرق و جنوب غربی، قراقویونلوها به رهبری جهانشاه (از سال 839هـ) در عراق عجم و آذربایجان حکم‌رانی داشتند. در این زمان، حکومت جهانشاه با تأیید و تسلط شاهرخ تیموری همراه بود. اسپند برادر جهانشاه از سال 838هـ در بغداد حاکم بود و همان‌گونه که در تبعیت از برادرش چندان ثابت قدم نبود، در اندیشه دست‌درازی بر قلمرو تیموریان نیز بود. در مجموع، منطقه فعالیت سیدمحمد، از سوی، تحت فرمان تیموریان قرار داشت، و از سوی دیگر، چندان دور از دسترس قراقویونلوها نبود.

در این شرایط، مرزهای سیاسی ثباتی نداشت؛ قتل یک امیر و یا پیروزی و شکست در یکی از میدان‌های نبرد، و یا حتی درگیریها و سرکشی‌های درونی هر یک از دو حکومت تیموریان و قراقویونلوها، می‌توانست مهر پایانی بر تسلط فرمانروایی تلقی شود. همین بی‌ثباتی و پراکندگی سیاسی، سازنده فرصت‌هایی مغتنم برای نوظهورانی چون مشعشعیان بود، چنان که به توالی به حوزه تسلط تیموریان در حویزه و سپس به منطقه تحت اختیار قراقویونلوها در بغداد یورش بردند. سیدمحمد بن فلاح آزرده از ناکامی‌های جبهه غرب قلمرو فعالیت خود (واسط و جزایر)، بار دیگر به حویزه روی آورد، (اول رمضان 845هـ). در این باره دو روایت موجود است:

(1) روایت قاضی نورالله و سیدعلی خان.

(2) روایت تاریخ غیاتی.

گزارش قاضی نورالله از یورش سیدمحمد به حویزه، بار دیگر حاکی از قتل و غارت است: ((قرای آن‌جا را خراب کرده و هر که را دید، کشت))، (57) و سید علی خان نیز با تأکید بیشتر، بر نابود کردن، قتل، آزار و غارت نمودن مشعشعیان اشاره می‌کند. (58) ((ابی‌الشول)) همچون نوبت پیش قرارگاه مشعشعیان شد و شیخ جلال‌الدین، حاکم حویزه، با نگرانی از پدرش شیخ ابوالخیر یاری خواست و او نیز عبدالله سلطان تیموری را در جریان گذاشت. از سوی وی امیر خدافللی بر لاس به حویزه اعزام شد و سپاهیان شوشتر، دزفول و دورق نیز با فرماندهی شیخ ابوالخیر به آن‌جا رهسپار شدند؛ طرفین به مدت یک ماه در حویزه (ابی‌الشول) چشم در چشم هم داشتند و همین تأمل، حکایت از هراس آن‌ها از یک دیگر دارد. حادثه‌ای، فرصتی مناسب در اختیار سیدمحمد گذاشت؛ شیخ ابوالخیر بعضی از روسای آن حدود را بی‌گناه کشته بود و دل‌های مردم از او متفرق شده، بسیاری از ایشان متفرق گشته بودند. (59) قتل روسای حویزه موجب کینه و انکار مردم شده و به شیوه پنهانی آن‌ها را با سیدمحمد هم سوگند کرد. (60) در این شرایط، سیدمحمد بر نگرانی‌های خود، که ناشی از کثرت سپاه دشمن بود، غلبه کرد و با ترفندی جالب، زنان را جامه مردانه پوشاند و عمامه بر سر گذاشت و دستور داد گاو میش‌ها را از عقب مردان برانند و مردان پیشاپیش آن‌ها با شمشیرهای کشیده بجنگند. سپاهیان ابوالخیر از آن کثرت به هزیمت افتادند و فرستاده عبدالله سلطان، میرخدافللی و سپاهیان و بسیاری از اهل حویزه بگریختند. این فرار با تعقیب سیدمحمد تا ولایت ((مشکوک)) ادامه داشت و تلفات بسیاری را برای آن‌ها موجب شد. به روایت قاضی نورالله، سیدمحمد پس از آن، به محاصره حویزه مشغول شد و پیش از آن بر شهرت یابد با سپاه اسپندمیرزا پسر قرایوسف، مواجه شد. در واقع، طبق این روایت، پس از شکست فرمانروایان حویزه هنوز از شهر دفاع می‌شد و این در حالی بود که بسیاری از اهالی به همراه نیروهای تیموری گریخته بودند. طبق روایت سیدعلی خان، حویزه در نخستین یورش به تصرف سیدمحمد درآمد و او مدت یک ماه در آن‌جا اقامت داشت و سپس وارد ابی‌الشول شد و بار دیگر در نبرد دوم به حویزه بازگشت. بر اساس این روایت، درست به نظر نمی‌رسد که سید محمد حویزه را با داشتن حصار ترک کرده و در ابی‌الشول مستقر شده باشد، مگر این که ناتوان از حفظ شهر بوده باشد. در گزارش سیدعلی خان، از نقش ((مولی علی)) در این نبرد یاد می‌شود که وی پیشاپیش سایرین بوده و پشت سر او ((سیدمدد)) و سپس ((اسد)) قرار داشتند. و سرانجام سپاه مشعشعی با ((صولت هاشمیه)) شکست سختی بر فرمانروایان تیموری در منطقه وارد ساخت. (61)

با شکست تیموریان در حویزه، قراقویونلوها به رهبری اسپند، در بغداد از تسلط مشعشعیان نگران شدند. سپاه اسپند در راه حویزه، در واسط به امرای حویزه که از دست مشعشعیان فرار کرده بودند برخورد که درخواست استخلاص عشیره‌شان از شمشیر سیدمحمد داشتند، یکی از آن‌ها امیر طایفه مزرعه، و دیگری امیر بنی‌مغیزل بود. اسپند با اکرار درخواست آن‌ها را اجابت کرد و عطایا و انعامی به آن‌ها اختصاص داده و تعدادی از امرای خود را با آن‌ها همراه کرد و خود نیز از عقب آن‌ها راهی شد. مقدمه سپاه اسپند در حالی به حوالی حویزه رسید که شیخ ابوالخیر نیز با سپاهی عظیم قصد حویزه داشت، اما با شنیدن خبر ورود سپاه اسپند، به سوی شوشتر مراجعت کرد بدین سان خطر رو‌یارویی نمایندگان تیموری و

قراقویونلو در حویزه از بین رفت. درگیری سپاه مشعشعیان با مقدمه سپاه اسپند، به شکست مشعشعیان انجامید و سیدمحمد مجبور شد که از حویزه به طویله کوچ کند. قلعه حویزه در اختیار اسپند قرار گرفت و غارت اموال مردم از ((نقد و جنس و غذا و لباس و سلاح بی قیاس)) شروع شد. (62) مقصد بعدی اسپند، طویله، محل استقرار سیدمحمد بود. در آن جا نیز مشعشعیان از فرمانروای قراقویونلو شکست خوردند. سیدمحمد جهت حفظ موجودیت مشعشعیان شیوه ای دیگر آغاز کرد و با ارسال مکتوبی، شرح حال خود را بیان کرده و عذر خواهی نمود، و علاوه بر آن، تحف و هدایا و اموالی که از شیخ ابوالخیر گرفته بود، به نزد اسپند فرستاد و به این وسیله توانست خشنودی میرزا اسپند را به دست آورد، تا آن جا که او ترکشی با کمان، و کشتی های برنج و تحف عالییه و جواهر کثیره جهت سیدمحمد فرستاد.

اسپند پس از کوچاندن اکثر اهالی، حویزه را به قصد بصره ترک کرد. سیدمحمد که توانسته بود خطر تلاشی مشعشعیان را از سر بگذراند، وارد حویزه شد و باقی مانده سپاه اسپند در حویزه را غارت کرد و آن چه را که از مال و اسباب بجا مانده بود، به دست آورد، و حتی بر این مقدار نیز اکتفا نکرده، کشتی های اسپند را که مملو از روخت [نرم تنان] و انواع ماکولات بوده و از بصره به واسط رهسپار بودند را به دست آورد و هر کس را که در آن کشتی ها بود، کشت. سیدعلی خان محموله آن کشتی ها را چنین توصیف کند:

((آن دوانیق پر از اقمشه و فرش و اطعمه و انواع ماکولات و حلویات هند و ... جواهر حیدر آباد و حصص بیجاپور و ... خیزراییات قروش و روپیات ... لاهور با کشمیر قطانی قجرانیات و ... آن چه را که شبیه آن ها بود و چشم ندیده و گوش نشنیده است.)) (63)

پس، براساس روایت قاضی نورالله و سیدعلی خان - گذشته از اندک اختلاف آن ها - پس از چیرگی سیدمحمد بن فلاح بر حویزه و شکست فرمانروایان تیموری منطقه، اسپند قراقویونلو کو شش نافر جامی را جهت به دست آوردن دستاوردهای مشعشعیان انجام داد اما در واقع، در پایان این ماجرا، نه تیموریان همچون گذشته بر حویزه حاکم بودند و نه قراقویونلوها نصیبی بردند؛ آن چه ماند، تحت کنترل مشعشعیان قرار داشت.

علی رغم روایت قاضی نورالله، غیائی حضور اسپند در صحنه درگیری را به دنبال تجاوز سیدمحمد بر منطقه واسط و بویژه قلعه بندوان که از بناهای ساخته اسپند بود، می داند. در واقع، بر اساس گزارش قاضی نورالله و سیدعلی خان، اسپند پس از شنیدن خبر اقدامات سیدمحمد، از بصره به بغداد آمد و ناامید از موفقیت مجدد خود، صحنه را ترک گفت. سیدمحمد نیز که از مراجعت اسپند آگاه شده بود به واسط لشکر کشید، اما نتوانست قلعه بندوان را که از بناهای اسپند بود و بنابر خبر تاریخ غیائی، غله عظیمی در خود داشت، پس از سه روز محاصره به دلیل دفاع سخت امیران اسپند، امیر محمد بن شی لاه و امیر حاج مبارک به همراه سیدمتن سوره نظام، به تصرف خود در آورد. (64) طبق گزارش قاضی نورالله، ((در واسط، اکثر عرب ... از طایفه عباده و بنی لیت و بنی خطیط و بنی سعد و بنی اسد به سیدمحمد پیوستند؛ تا آن جا که شوکت و قوت سید زیاد شد، سپس لشکر بر سر بصره برد کاری از پیش نبرد؛ ولی توانست رماحیه را در تصرف در آورد.)) (65) زمانی که سیدمحمد سپاهیان تیموری، به رهبری امیر خدافلی برلاس و شیخ ابوالخیر و شیخ جلال الدین، را شکست داد و بر حویزه مسلط شد، متوجه منطقه واسط و بویژه قلعه بندوان شد که از بناهای مستحکم و سوق الجیشی اسپند بود. در این یورش، سیدمحمد نه تنها موفقیتی نداشت، بلکه پس از عقب نشینی از قلعه، با حمله سخت امیران اسپند در منطقه، عیسی بیگ، حاجی مبارک، و امیر محمدبن شی لاه روبرو شد. کشتار بزرگی از مشعشعیان روی داد و سرهای ایشان به بغداد - نزد اسپند - فرستاده شد. به دنبال این پیروزیها، اسپند عازم واسط شد و مدت دو ماه در آن جا اقامت نمود. با ورود اسپند به واسط، غیائی از فرار ((به تحقیق ... بیست هزار خانوار [مشعشعیان] و چارپایانشان به حوالی واسط)) خبر می دهد که با سرنوشتی دردناک همراه شد و به جهت شیوع وبا در آن جا احدی از آن ها بر جای نماند. در این زمان، سیدمحمد با باقی مانده مشعشعیان در جزایر به سر می برد. اما اسپند دست از تعقیب آن ها برنداشته و با اعزام عیسی بیگ قصد محاصره و نابودی آن ها را داشت. درحالی که عیسی بیگ در برخی مواضع به کمین مشعشعیان نشسته بود، دو تن از اکابر حویزه را می بیند که با کلیدهای حویزه به سراغ اسپند آمده اند که به سرزمین آن ها بیاید و ایشان را از دست این کافر، یعنی سیدمحمد، نجات دهد. عیسی بیگ این دو تن را در واسط به حضور اسپند مآورد و به دنبال این حادثه است که اسپند عازم حویزه می شود، و به تعبیر ظریف غیائی، به اموال آن جا راغب می گردد. این تعبیر، و به طور کلی سیر حوادثی که غیائی در چگونگی گذر اسپند بر حویزه مآورد، پرده از روی برخی ابهامات روایات قاضی نورالله و سیدعلی خان برمی دارد. در واقع، این پرسش باقی بود که چگونه پس از شکست تیموریان و در حالی که شیخ ابوالخیر در آستانه یورش مجدد به حویزه بود، اسپند بدون هیچ دلیل مشخصی وارد آن منطقه می شود و بر قلمرو تحت فرمان تیموریان مسلط می گردد. بر اساس گزارش غیائی، حمله اسپند به حویزه، از سوئی، در پاسخ به درگیریها و تجاوزات مشعشعیان به واسط و قلعه بندوان - منطقه تحت تسلط اسپند - صورت گرفته، و از سوی دیگر، با خواست و تقاضای برخی امیران حویزه انجام پذیرفته است، و افزون بر همه این ها، اسپند در این لشکرکشی چشم بر اموالی دوخته است، که به تعبیر غیائی، به عنوان ((مال الامان)) به اندازه ای غارت کرد که چیزی از مال نزد کسی باقی نماند.

بنابر روایت غیائی با ورود اسپند به حویزه مشعشعیان داخل دوب شد، و آن محلی بود که آن و نی بی اندازه داشت. براساس این روایت، بزرگان و رعایای شهر حویزه در دشمنی با مشعشعیان راسخ بودند، و حتی پس از آن که اسپند شهر را ترک می کند تمام ساکنان با او آن جا را ترک می کنند و از شطالعرب عبور کرده و بر زکیه - از حوالی بصره - فرود می آیند و در همین جا است که بیگ سیدمحمد را که حامل پیام به حاکم بصره می باشد را دستگیر می کنند. در نامه سیدمحمد، به عاتم بن یحیی، حاکم بصره، آمده است:

تو از آن سمت و من از این سمت اسپان را در میان گیریم و فی الحال او را از این محل دور کنیم.)) قاصد نیز مأموریت خود را تکذیب نمی کند و کشته می شود. اسپند از این جا راه مشهد علی [ع] (نجف) را در پیش می گیرد؛ مسیری سخت و طاقت فرسا که سپاهیان و جمعیت زیادی از اهل حویزه که همراه اسپند بودند گرفتار گرسنگی شده و می میرند. (66) اکنون که روایت غیائی ذکر شد، شایسته است از منظر وقایع نگاری تیموری، به نام جعفر بن محمد جعفری، در ((تاریخ کبیر)) نیز به این واقعه نگریسته شود؛ بر اساس گزارش جعفری، قریب ده هزار مرد بر سیدمحمد گرد آمده بودند که همه از

فدائیان او بودند. با این نیروی زبده، جزایر به تصرف وی درآمد و او مشایخ و سادات آن جا را به قتل رساند. هم چنین در اطراف خوزستان قتل و تاراج زیادی کرده و کودکان شیرخواره زیادی را به هلاکت رساند و سپس عازم حویزه شد. در این حال؛

شیخ الاسلام الاعظم ناصر الحق و الدین ابوالخیر جزری به قصد او لشکری آراسته از شیراز بیرون آورد ... محاربه عظیم دست داد و چون آن قوم [مشعشعیان] فدائیان طمع از جان بریده بودند مردانه بکوشیدند و لشکر شیراز ... طرف انفرار پیش گرفتند و شیخ ناصرالدین ابوالخیر متوجه شوستر شد. (67)

بنابر گزارش جعفری، درحالی که سیدمحمد پس از پیروزی بر ابوالخیر، به محاصره حویزه مشغول بود، جمعی از مشایخ آن جا از اسپند استعانت خواستند و بدین ترتیب پای اسپند به کارزار حویزه باز شد. در این نبرد از طرفین، بسیاری کشته شدند تا این که پیروزی از آن ((ترکمنان)) (فراقویونلوها) شد. سیدمحمد روی به جزایر نهاد و آن چه را که تاراج کرده بود از دست بداد. اما این تنها تاراج حویزه در این واقعه نبود؛ اسپند نیز ((مال امان)) بر اهل حویزه نهاد و ((محصلان در شهر رفتند و مال مستخلص گردانیدند)). در این تاراج؛ هرچه بود برداشتند و برفتند. قحط ظاهر شد و بسیار مردمان به گرسنگی هلاک شدند و در جزایر چنان قحط شد که هیچ چهارپای زنده نماند.

بدین شکل، درحالی که فرمانروایان خوزستان و حویزه (تیموریان) از سیدمحمد شکست خورده بودند، هنوز شهر حویزه به تصرف او در نیامده بود و در محاصره قرار داشت که اسپند وارد نبردی شد که در حوزة حکم رانی تیموریان بود. از این رو، جعفری از ((پیکات)) ((پیک ها)) و ((پیشکش)) اسپند یاد می کند که ((به پایه سریر اعلی خاقانی)) (68) (فرمانروای تیموری) فرستاد و گفت:

چون مشعشع در ولایات قلمرو آن حضرت [نامعلوم] قدم نهاد و بسیار خرابی کرد این کمینہ جرات نمود و دفع دشمن آن حضرت بر خود واجب دید، حمل نواب آن حضرت بر عصیان این بنده نکنند و این کمینہ از بندگان حضرت خاقانی ام. به هرچه حکم فرماید منقاد و بنده فرمانم ... چون ایلچی اسفند عرضه داشت کرد او را خلعت داد و استمالت نامه جهت اسفند بفرستاد و او را گرمای باز گردانید. (69)

به هر حال، این واپسین ماجراجویی اسپند در منطقه بین النهرین بود که ظاهراً بدون اجازه برادرش، جهانشاه، صورت می گرفت. جهانشاه در این زمان پیوندهای جدی با حکومت شاهرخ تیموری داشت و به نوعی دست نشانده او تلقی می شد و از این رو، یورش اسپند به حوزة حکومت تیموریان در خوزستان را باید به حساب سرکشی و ماجراجویی شخص اسپند گذاشت که چندان رسمیتی برای قدرت برتر برادر قایل نبود. (70)

علی رغم در خواست یاری اهل حویزه از اسپند، ورود او به تنها موجب سرکوب جدی مشعشعیان نشد، بلکه سبب غارت اموال مردم شد و در عین حال، برخی ساکنان شهر نیز با وی شهر را ترک کردند. در این جا، این پرسش باقی است که این جمعیت چرا به همراه اسپند شهر را ترک می کنند؟ آیا این کوچ، اجباری است، یا این که نگرانی از بازگشت دوباره مشعشعیان وجود دارد؟ پیش از این گفته شد که قتل برخی بزرگان محلی حویزه به دست شیخ ابوالخیر فرصت مغتنمی در اختیار سیدمحمد گذاشت تا با آن ها به طور پنهانی هم پیمان شود و در نهایت، حویزه را به دست آورد. بر این اساس، شایسته است که به دو نکته توجه نمود؛ نخست این که، ساکنان حویزه ترکیبی از فارسی زبانان ایرانی و مردم عرب زبان بودند. اما این سخن به این معنا نیست که عرب زبانان دل آزرده از تسلط حکومت تیموری، که مرکزیت آن در سرزمین عجمان قرار داشت، چشم بر ناجی عرب، سیدمحمدین فلاح، دوخته باشند؛ چنان که دو تن از امیران طوایف عرب حویزه از اسپند تقاضای نجات و خلاصی داشتند. مورد دوم، توجه به این واقعیت است که اقوام عرب در طوایف متعدد گرد آمده بودند که در برخی مواقع سابقه دشمنی آن ها با یک دیگر می توانست عمیق تر از تمایز نژادی آن ها با عجم باشد. از سوی دیگر، سیدمحمدین فلاح رهآوردی نو از جهت اعتقادی داشت که از دیده برخی، و از جمله تعدادی طوایف عرب، کفر می نمود. از این رو، نمی توان به صراحت با تمایزات نژادی و یا صرفاً اعتقادی، به شناسایی هواداران سیدمحمد و یا مخالفان پرداخت.

پس از چیرگی مشعشعیان بر حویزه - به عنوان مرکز حکومت -، فترتی کوتاه در رهبری سیدمحمد پدید آمد و مولی علی در جایگاه رهبری مشعشعیان فرار گرفت، که در بخش بعدی به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. پس از دوره فترت که تا زمان قتل مولی علی (861هـ) به درازا کشید، بار دیگر سیدمحمد سکان رهبری مشعشعیان را به دست گرفت و در مواجهه با نخستین مشکلی که پیامد جنگ ها و ویرانی های مولی علی، بویژه در شهرهای مقدس نجف و کربلا و دیگر مراکز، از جمله حله بود، وارد عمل شد و در مکاتبات متعدد - که گفته خواهد شد - به رد اقدامات صریح و سخت پسرش پرداخت با کارهای دیپلماتی، از فشار وارده بر مشعشعیان کاست. هم چنین، وی به مقابله با هجوم خاندان عباده، به رهبری امیرناصر بن فرج الله عبادی که تمام لشکر بغداد و نیز اعراب بسیاری را به همراه داشت، پرداخت. سیدمحمد که در مواجهه با این سپاه تا واسط آمده بود، در آن جا شکستی سخت بر آن ها وارد کرد تا جایی که به روایت قاضی نورالله، احدی از ایشان به در نرفت؛ (861هـ). (71) این نبرد، آخرین خبری است که از منابع، درباره سیدمحمد به دست می آید و به دنبال آن، خبر فوت او در سال 870هـ ثبت شده است. (72)

5- فترتی کوتاه؛ رهبری مولی علی

با تسلط مشعشعیان بر حویزه، برای مدتی رهبری آن ها به طور عملی در دست مولی علی قرار گرفت. از چگونگی به قدرت رسیدن وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما اطلاعات ارزشمندی از منابع، و بویژه ((تاریخ غیائی)) و ((کلام المهدی))، درباره اقدامات و اندیشه های او به جا مانده است.

به نقل از ((تاریخ مشعشعیان)) گفته شد که مولی علی در جریان درگیریهای حویزه (845هـ) نقش مهمی ایفا کرد، و در واقع، فرماندهی سپاه مشعشعی را به عهده داشت. این خبر حکایت از نفوذ او در نیروهای نظامی دارد و چه بسا به پشتوانه همین موقعیت توانسته باشد جایگاه مرد شماره یک جنبش مشعشعیان را به خود اختصاص دهد و برای مدتی - به طور مشخص از سال 858 تا 861هـ - سیدمحمد را از پیشوایی عملی مشعشعیان کنار گذارد.

قرار داشتن مولی علی در رأس اخبار مشعشعیان، به طور مشخص از زمان عزیمت پیربوداق (73) از بغداد به شیراز، آشکار می شود. پیربوداق، پسر جهانشاه قراقویونلو، از سوی پدر، به حکومت بغداد گماشته شده بود. غیابی ورود او به بغداد را 11 رمضان 852هـ ذکر می کند. پس از مدتی از ورود پیربوداق به بغداد، در جریان درگیریها و دسته بندیهای امیران تیموری، سلطان محمد بن بایسنقر والی عراق عجم، فارس و خوزستان در جنگی با برادرش بابر در اسفراین خراسان کشته شد (15 ذوالحجه 855). این حادثه پیربوداق را برآن داشت که بر قلمرو خالی از فرمانروای عراق عجم و خوزستان حاکم شود؛ بدین منظور، علی بیگ بغدادی، از امیران خود را به شوشتر فرستاد و بدین وسیله حاکم نشین خوزستان را به چنگ آورد و به دنبال آن در اندیشه تصرف عراق عجم راهی آن دیار شد (4 ربیع الاول 856) و با تصرف قم (جمادالثانی 856)، اصفهان و کاشان (20 رجب 856)، در 14 رمضان 856هـ وارد شیراز شد. در بغداد امیرمحمود از سوی پیربوداق فرمانروایی را به عهده داشت. (74) گفتنی است که با ورود پیربوداق به بغداد در سال 852هـ، الوند بن اسکندر قراقویونلو در موصل حکومت می کرد. او را ((محمدی میرزا))، پسر جهانشاه، که از سال 850هـ تا زمان ورود پیربوداق به بغداد حکومت مأمور موصل کرده بود. با ورود پیربوداق به بغداد و کنار رفتن محمدی میرزا، الوند نیز از سوی جهانشاه به تبریز فراخوانده شد، اما او نپذیرفت و از موصل به حوالی اردبیل رفت. در آن جا قلعه فولاد را که در اختیار پیرقلی امری دیگر از قراقویونلوها بود، به دست آورد و به تعبیر غیابی، مدتی در آن جا ((راهزنی)) کرد؛ پیربوداق شش ماه پس از ورود به بغداد، لشکری به جنگ الوند در قلعه فولاد اعزام کرد، اما ناتوان از غلبه بر الوند، موجب پیوستن او به مشعشعیان شد، و چه بسا او در تحریک مولی علی در حمله به بغداد، در شرایطی که حاکم آن جا، پیربوداق، غایب بود، موثر بوده باشد. (75)

به هر حال، در این شرایط سیاسی، مولی علی در اندیشه تصرف خوزستان و عراق عرب بود. قاضی نورالله نخستین اقدام مولی علی در غیاب سلاطین مغول از دیار عراق عرب، را تصرف واسط در سال 858هـ می داند که در گام نخست، تام نخلستان های آن جا را نابود کرد و با محاصره واسط اکثر مردم از گرسنگی مردند و جمعیت باقی مانده به اتفاق امیر افندی که از سوی پیربوداق حاکم آن جا بود روبه سوی بصره آوردند. ((دراج نامی)) از سوی مولی علی حاکم واسط شد. (76) در روایت غیابی، بدون ذکر حادثه واسط، از حمله مولی علی در سال 857هـ به حجاج، که از بغداد عازم نجف بودند، به عنوان نخستین اقدام وی یاد می شود، و به دنبال آن، تصرف شهر نجف و حوادثی که در آن جا رفت:

سلطان علی با سپاهیانش بر حجاج خارج شد، پس آن ها را در میان گرفت و تا آخرین نفر کشت و اموال و چارپایان و شتران آن ها را غارت کرد. کالاهای آن ها و طلا آلات و اسباب آن ها را گرفت ... سپس وارد شهر [نجف] شد و آرامگاه [علی(ع)] را محاصره کرد. به سوی آن ها [محاصره شدگان در آرامگاه] فرستاد و از آن ها قنديل و شمشیرها را طلب کرد. در گنجینه آن ها شمشیرهایی از صحابه و سلاطین وجود داشت و هر زمان که خلیفه یا سلطانی در عراق می مردم، شمشیر او را به آن جا منتقل می کردند. [از این گنجینه] یکصد و پنجاه شمشیر و دوازده قنديل بیرون آوردند که شش قنديل طلا و شش عدد آن از نقره بود. (77)

در این زمان و جهت مقابله با یورش سلطان علی به نجف، از بغداد سپاهی به فرماندهی دوه بیگ اعزام شد. (78) و از حله نیز سپاهی به رهبری حاکم آن جا، بسطام، به دوه بیگ پیوست. در نبرد سختی که روی داد، سپاهیان بغداد و حله شکست خوردند. به تعبیر غیابی، تعداد این سپاهیان کمتر از نیروای مولی علی بود. ضمن این که، به غیر از دوه بیگ، کسی صمیمانه در این نبرد شرکت نکرد. با این پیروزی، مولی علی رهسپار حله شد و در آن جا نیز با پیروزی خود موجب شد که بسطام، شحنة حله و ساکنان آن شهر رو به سوی بغداد آورند. توصیف غیابی از این کوچ اجباری، و به عبارت دقیق تر، فرار مردم حله، اندوه بار است؛

[از ساکنان حله] کسانی که می توانستند سواره و دیگران پیاده [به راه افتادند] بسیاری از مردمان و زنان و کودکان هلاک شدند. برخی از آن ها به لحاظ تنگی و فشار در هنگام عبور شط حله و برخی دیگر از خستگی و گرسنگی و تشنگی [در مسیر راه] هلاک شدند. اینان بدون توشه از شهر خارج شده بودند و لیکن از لطف خدا بر بندگان آن زمان فصل زمستان بود [سوم تشرین دوم] و اگر وقت گرما بود از آن ها جز تعداد اندکی نجات نمی یافت، و کسانی که در حله مانده بودند، کشته شدند. (79)

بدین ترتیب، سلطان علی وارد حله شده، آن جا را آتش زد و ویران نمود و در مدت اقامت دوازده روزه در شهر تمام اموال آن جا و مشهدين (نجف و کربلا) را به بصره منتقل کرد.

این پایان لشکرکشی مولی علی نبود؛ پس از تصرف حله، بار دیگر روز یکشنبه 23 ذوالقعدة به سوی ((مشهد غروی و الحایری)) (نجف و کربلا) بازگشت، دروازه ها را برای او گشودند و او با ورودش مابقی قنديل و شمشیرها را به همراه پیشگاه مقابر (سردر و کنیبه) به دست آورد. سپس با اسب داخل ضریح شد و دستور داد که مرقد چوبی را شکسته و آتش زند و به فرمان او اهالی نجف و کربلا، از سادات و غیر ایشان، در خانه شان کشته شدند. (80)

اقدامات مولی علی جدتتر از آن بود که پیربوداق که اکنون در مسند فرمانروایی عراق در شیراز مستقر بود، دست به کاری نزد بر اساس گزارش غیابی، از سوی او دو گروه مأمور عزیمت به عراق عرب گردیدند؛ علی بیگ بغدادی؛ حاکم شوشتر، به همراه افرادش عازم بغداد شدند و در سوم ربیع الاول 858هـ وارد شهر شدند. او مأموریت داشت که به حله و مشهدين رفته و آن جا را آباد کند. گروه دیگر، سپاهیان بودند که به فرماندهی امیر شیخ لله، حسین شاه مهرداد، عمر سورغان، و علی کرزالدین نیکی اِغلی، و به دنبال گروه نخست، در دوم جمادالاول 859هـ به بغداد رسیدند. (81) مولی علی بدون این که در صد مقابل با نیروهای اعزامی پیربوداق باشد، در سال 860هـ به حوالی بغداد تاخت و از روی خشم، قتل و غارت کرد، زنان را به اسارت گرفت و غلات را آتش زد. این یورش در 20 جمادالثانی سال 860هـ روی داد و به مدت 9 روز در بقوبه و سلمان فارسی (مدائن) و مناطق پیرامونی آن جا به توقف داشت. در این یورش بزرگان مدائن کشته و یا اسیر شدند. ظاهراً در جریان تعقیب مولی علی است که یکی از فرماندهان پیربوداق، به نام عمر سورغان، در رودخانه ((دبالی)) غرق شد.

با گسترش تاخت و تاز مولی علی در عراق عرب، جهانشاه قراقویونلو نیز دست به مقابله زد و یکی از فرماندهان خود به نام ((علی شکر)) را با سپاهی عظیم به ولایت عراق گسیل کرد. این سپاه در روز چهارشنبه 16 محرم سال 861هـ به منطقه رسید و پس از مدتی توقف آن جا را ترک کرد. (82) و این در حالی بود که مولی علی پیش از این تاریخ، در حال محاصره قلعه

بهبهان بود.

الوند که تا این زمان نزد مشعشعیان به سر می برد، بار دیگر روبه سوی قلعه نهاد. این مکان، به احتمال زیاد، قلعه فولاد است که پیش از پناهندگی به مشعشعیان آن را در اختیار داشت. پیربوداق خود دست به کار سکوب او شد و این درحالی بود که، به تعبیر غیاثی، الوند اهل خانه را در قلعه گذاشته و خود متوجه ((جیل)) شده بود. پیربوداق در تعقیب او، سپاهیان را پراکنده کرد و توانست او را از پای درآورد (22 رمضان 860هـ). پیش از سه روز از مرگ الوند نگذشته بود که خبر آمدن سلطان علی (مولی علی) کردستان بهبهان و اکثر توابع شیراز را تصرف کرده. پیربوداق که این بار حضور مشعشعیان را نه در خوزستان، که در نزدیکی قرارگاه خود، شیراز، می شنید در رویارویی با آن ها درنگ نکرد، اما زمانی به آن جا رسید که مولی علی با جراحی شدید قلعه را در محاصره داشت. (83) واقعه ترور مولی علی و مصدومیت او زمانی روی داد که قلعه بهبهان به دست نیروهای او در آستانه سقوط بود. (84) در گزارش غیاثی آمده است که: شخصی به نام محمود بهرام از قلعه فرود آمد. سلطان علی با سه تن از همسرانش در رودخانه شنا می کرد. (85) بهرام خود را به عنوان کسی که از قلعه فرار کرده و می خواهد به سپاه مشعشعی بپیوندد معرفی کرد. او تا این زمان سلطان علی را ندیده بود، اما زمانی که مشاهده کرد که سه نفر (همسران وی) یک نفر را خدمت می کنند پی برد که او سلطان است. پس کمان کشید و تیری به سوی او پرتاب کرد و به قلعه گریخت. (86) پیربوداق با آگاهی از جراحی سلطان علی، خود را به قلعه بهبهان رساند. در نخستین درگیری، با فرمان سلطان علی، مشعشعیان به دشمن حمله نموده و او را شکست دادند. مولی علی با جراحی شدید درون خیمه آرمیده بود که سرش از بدن جدا شد و در 16 جمادالثنائی 861 به بغداد آورده شد و سپس به سوی جهاننشا فرستاده شد. (87) و به این ترتیب فترت کوتاه در زعامت سیدمحمدبن فلاح به پایان رسید.

پرسش بنیادی در چگونگی روابط سیدمحمد و مولی علی است. آیا میان آن دو اختلاف نظری وجود داشت؟ مبنای این اختلاف نظر احتمالی چه می توانست باشد؟ میانی اعتقادی متفاوت، و یا رقابتی سخت بر سر قدرت؟

قاضی نورالله و سیدعلی خان در توصیف اعتقادی مولی علی، چهره ای افراطی از او ارایه می دهند که حتی پدر از اصلاح آن ناتوان بود:

مولی علی در اواخر ایام پدر بر او استیلا یافته زمام اختیار از دست او بیرون برده، سرور آن قوم شد و ایشان را بر این عقیده داشت که روح مطهر حضرت امیرالمومنین (ع) در او حلول کرده، آن حضرت در حیاتست و لهذا تاخت به عراق عرب برده، مشاهد مقدسه را غارت کرد و در آن عتبات عالیات نهایت بی ادبی به جای آورده، پدر در اصلاح آن عاجز مانده، مورد عتاب و خطاب سلاطین اطراف گردید و او در جواب ایشان اظهار عجز نمود. (88)

سیدعلی خان نیز همین مضمون را با تفصیلی بیشتر مآورد. او دوره چیرگی مولی علی بر مشعشعیان و سیدمحمد را از زمان بازگشت از سفر واسط تا زمان قتلش ذکر می کند (861-858هـ). در این ایام، سیدمحمد سلب اختیار شده بود و از جمیع وجوه از درجه اعتبار افتاده بود. پسرش در رأس قوم قرار داشت و قوم به این باور رسیده بود که او حق است و به درستی روح امیرالمومنین ... در او حلول کرده است، و او [علی(ع)] نمرده است و نمی میرد و برای او مزار نیست و همین امر سبب حمله به نجف اشرف و کشتار ساکنین آن شد. سیدمحمد نیز ناتوان از اصلاح و ارشاد او از راه باطل بود و در مقابل سرزنش مردم و حکام از اعمال فرزندش و کفر و الحادی که داشت، پا سخی جز اظهار عجز از بازداري و منع او نداشت و خودش را در موقعیت و جایگاه خادم او می دانست که ناتوان از هرگونه اقدامی علیه او است. (89)

در ((کلامی المهدی)) نیز، سیدمحمد خود را میرا از اعمال فرزندش قلمداد می کند و حتی مدعی است که به بسطام، حاکم حله، پیکی فرستاده و به او هشدار داده که مشعشعیان به سوی کاروان حجاج رهسپارند. در این رابطه نیز تعداد زیادی از مردم عراق را به شهادت می گیرد که خبر این اقدام او را شنیدند. افزون بر این، سیدمحمد مخالفت خود با اقدامات پسرش را به حدی جدی تعبیر می کند که حتی به فکر قتل او می افتد، اما کسی آن را انجام نمی دهد. (90)

در پاسخ به مکتوبی که به فرمان امیر پیرقلی، که در آخرین یورش به مولی علی و شکست او نقش مهمی داشت، به سیدمحمدبن فلاح ارسال شده، مآورد:

به نقل از جناب عالی [امیرپیرقلی] که این سید [محمدبن فلاح] مشاهد را خراب کرده است، در نتیجه همچون یزید است که حسین [ع] را به شهادت رسانده و تفاوتی بین آن دو نیست. در آن چه به امیر گفته شده شکی نیست ... زیرا خداوند به خاطر قتل مومنی خمشگین می شود ... چگونه به خاطر قتل کسی که طاعتش را برای دیگران فرض کرده غضبناک نشود... کس که بر این بارگاه های شریف [در نجف و کربلا] همچون دشمن هجوم برده و هم چنین به خاطر بی حرمتی که به حرم امن داشته، او بی تردید قاتل ... و اما بعد، امیر بزرگ می داند آن چه که اتفاق افتاده و آن چه از دو حرم شریف به غارت رفت مجبور شدم که چیزی از آن [غارت] بستانم، اما من خودداری کردم و حتی به قیمت مرگم نیز نمی پذیرم. من از ساکنان زمین ترسی ندارم و خدای سبحان را در نظر دارم و از شیعیان قتل کسی را حلال نمی شمارم مگر آن که مرا زشت پندارد و مورد غضب قرار دهد و توهین کند و سنگسار نماید ... خدا می فرماید بپرهیزید، از خدا بترسید ... خدا به هر چیزی داناست. من [برگرفتن] پوست پیاز از زمین روان نمی دارم مگر به وجه شرع مطهر. من دا ناترین مردم در شریعت هستم؛ هر کس شك دارد، جلو بیاید و از آن چه که شك دارد پرسش کند خداوند یاری کند هر کس را که بخواهد. (91)

به این شیوه، سیدمحمد پس از رد اعمال پسرش و میرا دانستن خود از آن اقدامات، به آگاهی و پابندی خود به شریعت اسلام تاکید می کند. اما هم چنان که بر پسرش خرده می گیرد و او را حتی به عنوان قاتل معرفی می کند، به سختی بر امیرکبیر پیرقلی و سایر امیران می تازد. سخن سیدمحمد در این باره رسا است:

اما تو [پیرقلی] و سایر امیران قصد این بارگاه ها را می کنید که در آن جا شراب بنوشید و کارهای ناشایست انجام دهید و بر مجاوران وظیفه ای مقرر کنید و آن ها را بیازارید. اگر در آن لحظه حسین [ع] از قبرش با دستان ضعیف برخیزد و مانع شود، فاعل از فعلش دست نمی کشد و سرکش از سرکشی باز نمی ایستد بلکه پافشاری بر آن چه اراده کرده، می کند. آیا در این جا، تفاوتی میان آن شخص [یعنی یکی از شما] و شمیری که سر حسین [ع] را بالای نی برد وجود دارد؟ ... همه کسانی که محارم خداوند را، چون زنا و لواط و شراب خواری و دزدی اموال مردم حلال شمارند، آن ها از راهزنان پست ترند، هر چند یکی از شما بدکاران باشد ... تو [پیرقلی] و امثال تو در جایگاهی قرار ندارید که به من نسبت های مردود بدهید، در

این رابطه شعری است که می گوید هر کس سقف خانه اش شیشه ای است بسوی مردم سنگ نمی اندازد و کسی که جامه اش از کاغذ باشد داخل حمام نمی شود. (92)

سیدمحمد با جسارتی کامل، در مکتوبی دیگر از ((کلام المهدی))، به پاسخ مدعی دیگر می پردازد. در اینجا با طعن و لعن بر مدعی که امامش [ابوبکر] خلافت را از علی(ع) به زور و قهر گرفته، یادآوری می شود که در آن جا علی(ع) با ابوبکر نماز گزارد، و می افزاید آیا به این مسأله فکر نکرده است که نماز [علی] از روی تقیه بود. و با این کنایه، دعای خود جهت پیروزی پسرش مولی علی را نیز از روی تقیه می داند و در ادامه، روایات و آیاتی در صحت تقیه برمی شمارد و یادآور می شود که: ((من [سیدمحمد] پیرو کتاب و سنت هستم)) (93)، و با ذکر داستان افک و ماجرای جاماندن عایشه از جمع کاروانیان و ظن گمان های بی موردی که بر او شد، و نزول آیه قرآن در بی گناهی او، می گوشت تا مقایسه ای میان آن ظن و گمان ها باطل و این اتهامات ایجاد کند. (94)

بر اساس آن چه گفته شد، گستره تاخت و تاز مولی علی در مناطق شیعه نشین، یعنی: واسط، جزایر، حله، زجف و کر بلا بود. مولی علی هرچند در این یورش ها به ظاهر با سپاهیان فرمانروایان قراقویونلوها رویاروی بود که آن ها نیز از متمایلان به تشیع بودند، اما نوک پیکان حملات وی متوجه جمعیت شیعه و اماکن مقدسه آن هاست. و از این رو، سیدمحمد نیز در یکی از دفاعیاتش - که ذکر شد - قتل شیعیان را بجز در مواردی که با او سر ستیز و دشمنی داشته باشند، جایز نمی شمارد و تخریب و غارت بارگاه ائمه را به صراحت رد می کند و مرتکبین این عمل را همچون یزید می داند پس شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که از منظر مولی علی، شیعیان نیز در صورتی مقبول بوده و پذیرفته می شدند که در چارچوب باورهای غالبانه مشعشی قرار گیرند؛ باورهایی که به صراحت، الوهیت، از ارکان آن بود و این مرتبه بر اساس ابرار حلول در شخص وی متجلی بود. آیا سیدمحمد نیز به این مرحله اندیشه های مولی علی رسیده بود؟ مجموع دفاعیات وی که در این جا بدان اشاره رفت، نشان گر مخالفت او با این باور است، بویژه این که قرار گرفتن مولی علی در راس مشعشیان، با کنار زدن سیدمحمد و انزوای او در جامعه مشعشیان همراه بود. کسکل بدون ارایه شواهد، کشمکش پدر و پسر را ناشی از طرح مسائل مذهبی و پرسش های اعتقادی می داند و می افزاید:

درحالی که پدر، سر سلسله حاملان وحی و تجلی بود، پسرش دیگر چه معنا و [جایگاهی] داشت. و بدین وسیله، اظهار الوهیت مولی علی را در راستای کسب جایگاه رهبری می داند. (95)

واقعیت این است که بررسی ماهیت اعتقادی سیدمحمد موید ویژگی هایی چون ((سرسله حاملان وحی)) برای او نیست که این چنین موجب ناخرسندی و حسادت فرزندش شود. شاید با توجه به زمان فعالیت های مولی علی، که پس از استقرار جنبش مشعشی در پایگاهی ثابت و دایمی - حویزه صورت گرفت، بتوان بر این نکته از منظر جامعه شناسی جنبش ها نگریست که او شخصیتی اصول گرا در قالب باورهای غالبانه مشعشیان است که از ایستایی تحریک اجتماعی و سیاسی جنبش و دور شدن از ژرفای باورهای غالبانه، در این دوره ثبات ناخرسند است. و هم چون ایام آغازین جنبش بر تحریکات نظامی پای می فشارد و از آشکاری و صراحت در بیان تمامی ماهیت اعتقادی غالبانه - که الوهیت از ارکان آن است - باکی ندارد و به همین میزان نیز به دنبال عملی ساختن نتایج اجتماعی این ماهیت اعتقادی است، چنان که، منابع، به صراحت از دلایل تخریب و غارت مقابر امامان شیعه بر اساس حلول و الوهیت (96) یاد کرده اند.

به هر حال، هوشمندی و خودداری سیدمحمد در برخورد با اندیشه ها و اقدامات مولی علی مانع از انشعاب و اضمحلال زود هنگام جنبش مشعشی شد و به دنبال قتل مولی علی، بار دیگر در رهبری مشعشیان به ادامه حیات آن یاری رساند؛ حیاتی که به شکل مستقل، تا 55 سال دیگر و تا ظهور قدرتی نو (صفویان) ادامه یافت (914ه).)

دوره سیدمحمد و مولی علی (870.840ه)، مرحله شکل گیری و شتاب خیزش مشعشیان بود. این مرحله (دوره جنبش)، اوج اقدامات نظامی بر مبنای دل بستگی های ایدئولوژیکی و آرمان های اجتماعی - اقتصادی بود. این اقدامات نظامی در رویارویی های متعدد با تیموریان، قراقویونلوها، و برخی قبایل ساکن منطقه، به شکل خشن و سخت بروز یافت و توأم با جلوه های افراطی در باورهای اعتقادی، بویژه نزد مولی علی بود. جنبش در این دوره، در کوچ دایمی از مکانی به مکان دیگر بود و در برخی مراحل، بحران های سختی را به چشم می دید، تا جایی که رهبران، برای مدتی کوتاه، از ترفندهای همبستگی و اتحاد سیاسی بهره می بردند؛ اما با رفع بحران، به سرعت به مواضع تندروانه خود باز می گشتند و بار دیگر هویت مستقل جنبش مشعشی را احیا می کردند؛ هویتی که عامل انسجام و تحریک پیروان، یعنی قبایل به ظاهر متشکلت عرب منطقه، بود. (97) به هر روی، تصرف حویزه (845ه)، نقطه عطفی در تحریک جنبش بود. در ظاهر، با استقرار مشعشیان در منطقه ای مشخص و ثابت، و با حریم امنیتی قابل توجه، از میزان پویایی و تحریک آن ها کاسته شد و چه بسا سرکشی های مولی علی و تاخت و تازهای سریع، سخت و غیر موجه او واکنشی بر ایستایی جنبش مشعشی باشد. ایستادی ای که از سوی برخی نیروهای مشعشیان قابل تحمل نبود و عدول از اصول بنیادی و آرمان های اجتماعی تلقی می شد. به هر حال، پس از قتل رهبر نیروهای اصول گرای مشعشی (مولی علی)، بار دیگر سیدمحمد بن فلاح هدایت جنبش ایستا، و به تعبیری، نظام مشعشی، را بر عهده گرفت (98) و به شیوه ای آرام، به حفظ وضعیت و دستاوردهای موجود پرداخت، و حتی از برخی نمودهای گذشته - که در عمل مولی علی جلوه یافته بود - روی گرداند. به این ترتیب، چشم انداز حکومت جانشین سیدمحمد بن فلاح (سیدمحسن، پسر سیدمحمد بن فلاح) حکایت از زمامداری مسوم و آرام داشت؛ شیوه ای که بیش از آن که بر ایده های اعتقادی پای بفشارد، بر واقع بینی سیاسی و به کار بستن تمهیدات این واقع بینی، چون ائتلاف های سیاسی و مدارهای اعتقادی، تأکید نمود.

پی نوشت ها:

1. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه یزد.
2. این اثر در زمینه تاریخ عمومی است که مطالب آن از داستان آفرینش آغاز می شود، اما کانون توجه نویسنده در موضوع تاریخ عراق است. بخش هایی از این اثر بر مبنای دو نسخه خطی موجود به چاپ رسیده است؛ تاریخ الغیائی، الفصل الخامس من سنه 891.656ه / 1486.1258م، تصحیح و تحقیق طارق نافع الهمدانی (بغداد، مطبعه اسعد، 1975م).

3. در متن تاریخ غیاثی، کلمه ((تسعمائیه)) به اشتباه ((سبعمائیه)) ذکر شده است؛ ر.ک: ص 17-18.
4. غیاثی، حسن بیگ (اوزون حسن) (متوفی 882هـ) را عادل و ((نیکو کار)) معرفی می کند؛ (ص 2-391). منظور از تاریخ نگاری تقدیرگرایانه، توجه و تمسک غیاثی به ((قران)) در تبیین و ریشه یابی حوادث است، چنان که پیروزیها و شکست ها در موارد مختلف، امری جبری تلقی می گردد؛ ر.ک: عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 360 و 320-340 و 292.
5. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المومنین (تهران، کتابفروشی اسلامیه، 1376هـ) ج 2، ص 395.
6. قاضی نورالله شوشتری از سادات مرعشیه شوشتر بود که اجداد او از آمل به این شهر مهاجرت کرده بودند. با به قدرت رسیدن مشعشعیان در خوزستان، تعدادی از پیشینیان قاضی نورالله آن جا را ترک نمودند، اما در زمان حکومت سلطان محسن بن سیدمحمدبن فلاح (905-870هـ) بار دیگر به شوشتر باز گشته و به فرمانروایان مشعشعی نزدیک شدند. از جمیع موثرترین آن ها که به حاکمیت مشعشعیان تقرب داشت، میرنورالله مرعشی شوشتری، پدربرگ قاضی نورالله، بود، برای آگاهی بیشتر ر.ک: سیدعبدالله جزایری، تذکره شوشتر (تهران، کتابخانه صدر، بی تا)، ص 33-35.
- برای آگاهی از زندگی، عقاید و آثار قاض نورالله ر.ک: میرزاعبدالله افندتبریزی، ریاض العلماء و ریاض الفضلا، به کوشش سیدمحمد مرعشی (قم، بی تا، 1401هـ) ج 5، ص 265-268.
7. افزون برآن چه در بالا ذکر شد، مطالب سیدعلی خان دربارہ دوره دوم حیات مشعشعیان از ارزش غیر قابل انکاری برخوردار می باشد. گفتنی است که از سال 914هـ، قلمرو مشعشعیان به تصرف صفویان درآمد و حیات مستقل آن ها پایان گرفت.
- اما آن ها از این پس، دوره دوم حیات خود را تحت عنوان والیان مشعشعی و تحت نظر حکومت صفوی ادامه دادند. تنها نسخه خطی موجود از ((تاریخ مشعشعیان)) به شماره 1513 در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری، تهران (سپسالار سابق) نگه داری می شود.
- در صفحه دوم این کتاب، (نسخه مذکور صفحه شماری شده، از این رو در ارجاع دادن به آن، به جای برگ، از کلمه صفحه (ص) استفاده می شود) نویسنده به استفاده از آثار غیاثی و قاضی نورالله اشاره می کند.
8. دو نسخه از ((کلام المهدی)) باقی مانده است: 1- نسخه موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم، به شماره 1211. 2- نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره 10222. نسخه موجود در مجلس شورای اسلامی با خط نسخ سده دهم ق در 370 برگ سیزده سطری مورد استفاده پژوهش حاضر قرار گرفته است.
9. از مهمترین این پژوهش ها دو اثر جاسم حسن شبر می باشد که عبارتند از: 1- تاریخ المشعشعیین و تراجم اعلامهم: نجف، بی تا، 1385هـ/1965م. 2- موسس الدوله المشعشعیه و اعقابہ فی عربستان و خارجها، نجف، بی تا، 1392هـ/1972م. شبر در دواثر مذکور، رسالت دفاع از برخی موارد اعتقادی مشعشعیان را به عهده می گیرد و در این مسیر برخی واقعیت های تاریخی را نادیده می انگارد. قابل ذکر است که شبر از ((کلام المهدی)) جز بخش های کوتاهی که احمد کسروی تبریزی در ضمیمه آثار خود به طبع رسانده، استفاده نکرده است؛ احمد کسروی تبریزی، مشعشعیان (تهران، انتشارات فردوس، 1378ش). کسروی آغازگر مطالعه در موضع مشعشعیان است؛ او برای نخستین بار به وجود اثر مهم ((کلام المهدی)) پی برد و بخش های کوتاهی از آن را در ضمیمه کتاب ((تاریخ پانصد ساله خوزستان)) به چاپ رساند. داورهای کسروی درباره مشعشعیان ریشه در آموزه های اعتقادی وی داشت که موجب عدم بررسی همه جانبه، روشمند و بی طرفانه او شد. برای آگاهی از باورهای ویژه او درباره تشیع و مهدویت که موثر در نگرش او بر مشعشعیان بود، ر.ک: 1- احمد کسروی تبریزی، شیعی گری (تهران، بی تا، بی تا) ص 51. 2- عباس العزاوی، تاریخ العراق بین الاحتلالین (عراق [بغداد]، بی تا، 1357هـ/1939م) ج 3. اثر عزاوی بیشترین تفصیل را در موضع مشعشعیان و بویژه سیدمحمدبن فلاح دارد، اما نمی تواند مبتنی بر تاریخ غیاثی و یا منابع اصیل دیگر باشد، و افزون بر این، او از ((کلام المهدی)) و ((تاریخ مشعشعیان)) استفاده نکرده است؛ ر.ک: عباس العزاوی، همان، ص 107.
- شیبی نیز چون عزاوی در اثر زیر درباره مشعشعیان از منابع اصل بهره نبرده است: مصطفی کامل شیبی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوی قرارگزلو (تهران، امیرکبیر، 1359س)، ص 274-285. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مقاله نگارنده؛ ((مشعشعیان؛ منابع و مطالعات))، یادنامه دکتر عبدالهادی حائری (زیرچاپ).
10. برای آگاهی بیشتر از سلسله نسب و اعقاب سیدمحمدبن فلاح ر.ک: جاسم حسن شبر، موسس الدوله المشعشعیه و اعقابہ فی عربستان و خارجها، همان، ص 85.
11. قاضی نورالله شوشتری، همان.
12. جاسم حسن شبر، تاریخ المشعشعیین و تراجم اعلامهم، همان.
- . قاضی نورالله شوشتری، همان.
- W. caskel, "EIN MAHDI DES 15.JAHRHUNDERTS. SAIJID Islamica, 1931, 13 ol.4, p. 63.. . MUHAMMAD IBN "FALA UND SEINE NACHKOMMEN",
این مقاله به همت آقای عبداللهی (فارغ التحصیل زبان آلمانی) به فارسی ترجمه شده است.
14. قاضی نورالله شوشتری، همان.
15. جاسم حسن شبر، همان. شبر این کتاب را همان اثر ابن فهد می داند که حاوی برخی اخبار و حوادث آینده مستخرج از کلام علی(ع) است. ر.ک: جاسم حسن شبر، موسس الدوله المشعشعیه و اعقابہ فی عربستان و خارجها، همان، ص 57.
16. قاضی نورالله شوشتری، همان.
17. جاسم حسن شبر، تاریخ المشعشعیین و تراجم اعلامهم، همان، ص 30؛ قاضی نورالله شوشتری، همان.
18. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 273-274. غیاثی موضوع مشعشعیان را در دنباله حواث پس از سال 842هـ مآورد.

- در آغاز کتاب از عنوان زیر خبر می دهد، اما مصحح این فصل از کتاب را در نسخه موجود نیافته است: ((فی ظهور السیدمحمدابن فلاح المعروف بالمشعشع و عددهم اربعه نفر و مده حکمهم فی الجزائر الی غایه سنه احدى و سبعمائیه. سیمائیه در عبارت مذکور باید اشتباه ناسخ باشد و درست آن ((تسعمائیه)) است.
19. قاضی نورالله شوشتری، همان. این مناظره در سال 840 روی داد؛ ر.ک: همان، ص 370. در تحفه الازهار و زلازل الانهار فی نسب الائمه الاطهار اثر ضامن بن شدقم (ج 3، ص 113-114) این حادثه را حدود سال 840 ذکر می کند. ر.ک: تاریخ غیائی، ص 273 (یادداشت های مصحح).
20. همان.
21. همان، ص 396.
22. جاسم حسن شبر، همان، ص 5.
23. سیدمحمدابن فلاح، ورق 70ب.
24. همان، ورق 252ب.
25. همان، ورق 254الف.
26. اثر مهم ((تاریخ کبیر)) نیز آگاهی روشنی از آغاز فعالیت های سیدمحمد نمی دهد. اما بر ((سفر خراسان و عراق)) او اشاره دارد: ((... بعد از آن که سفر خراسان و عراق کرده به شوشتر آمد و مدتی در شوشتر بود. بعد از آن به جزایر درآمد و مذهب تشیع ظاهر کرد و چون بیشتر ساکنان جزایر شیعه اند بدو بگرویدند ...))؛ میکروفیلم شماره 4775، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بدون صفحه شماری.
27. عباس العزاوی، همان، ص 27-25.
28. جاسم حسن شبر، موسس الدوله المشعشعیه و اعقابیه فی عربستان و خارجها، ص 58-57.
29. شیبی، کتاب ((التحصین)) و ((عده الداعی)) شیخ احمدبن فهد حلی را با این نگرش بررسی کرده است و ویژگی های متصوفانه آن ها را آشکار کرده است؛ ر.ک: مصطفی کامل شیبی، همان.
30. برای نمونه در طریقت قادریه، پس از مراسم ذکر و سماع، و در شرایطی که حالت خلسه در درویش ایجاد شده است، در صورت دستور شیخ و مرشد، این گونه کارهای عجیب به اجرا گذاشته می شود. از جمله این اعمال که هم اکنون نیز در میان پیروان آن طریقت در کردستان ایران و بخش هایی از عراق صورت می گیرد، می توان از شمشیر بر گردن فشردن، دشنه بر شکم زدن، شمشیر از دو سوی شکم گذراندن، اشیایی چون شیشه، تیغ و وزنه تازو بلعیدن، میله های فلزی در گونه ها و سر فرو بردن و ... نام برد. نگارنده خود در تابستان 1368، درباره آن طریقت و این آداب و مناسک در شهرستان سنندج و در جمع درویش طریقت قادریه بررسی هایی داشته است و لازم به ذکر می داند که این امور به عنوان اعمال فرض و واجب در باور آن ها نیست، اما در برخی شرایط و در صورت ضرورت اجرا می شود.
31. قاضی نورالله می نویسد: ((در سال هشتصد و چهل هجری شیخ احمدبن فهدحلی و باقی علمای شیعه را] میرزا اسپند] از حله و دیگر مواضع طلبید و با علمای سنی بغداد به مناظره انداخت. چون علمای شیعه در مناظره غالب آمدند و اثبات حقیقت مذهب اهل بیت(ع) نمودند اسپند میرزا ترویج آن مذهب نموده امر کرد تا سکه و خطبه به نام دوازده امام(ع) کردند و در همین سال سیدمحمدابن فلاح موسوی که اول سلاطین مشعشع است ظهور نمود؛ ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 370.
32. همان، ص 395-396 قاضی نورالله ((طایفه زنان)) می نویسد. عزاوی آن را ((الرزنان)) مآورد؛ عباس العزاوی، همان، ص 11.
- o. Luft, "Musha'sha", The Encyclpaedia of Islam, New edition, (1993), vol. - 33 II, p.672
34. جاسم حسین شبر، همان.
35. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 396؛ از نام حاکم ذکری نشده، ظاهراً او ((سرکرده محلی)) بوده و از قدرت های بزرگ پیرامونی تبعیت نمی کرده است؛ ر.ک: caskel, p. 65.
36. جاسم حسین شبر، همان، ص 6.
37. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 397.
38. جاسم حسن شبر، همان.
- v. Minorsky, Musha'sha', "The Encyclopaedia of Islam", first edition, vol.IX, 1987, p. 160
- 39 40. قاضی نورالله شوشتری، همان.
- 41 42. - casket, p. 65. احمد کسروتبیزی، همان، ص 34.
43. جاسم حسن شبر، همان، ص 7؛ در تاریخ غیائی از شیوع وبا در بغداد و تمام بلاد در سال 841 خبر می دهد که دامنگیر تمام ساکنان آن شهر شد؛ عبدالله بن بغدادی، همان، ص 270.
- 44 45. - casket, p. 65. قاضی نورالله شوشتری، همان.
46. جاسم حسین شبر، همان.
47. قاضی نورالله شوشتری، همان.
48. سیدمحمدابن فلاح، همان، برگ 65 الف.
49. همان، برگ 288.
50. جاسم حسین شبر، همان.
51. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 398.
52. سیدمحمدابن فلاح، همان، برگ 65.
53. همان، برگ 288؛ به نظر می رسد کاربرد کلمه ((مغولان)) درباره دشمنان، بویژه قراقویونلوها، در جهت تحقیر و تشبیه

- آن ها به مغول باشد، وگرنه ترکمنان قراقویونلو از نژاد مغول نبودند.
54. مصطفی کامل شبیبی، همان، ص 207-208.
55. احمد کسروبتیزی، همان، ص 33.
56. قاضی نورالله شوشتری، همان.
57. جاسم حسن شبر، همان.
58. قاضی نورالله شوشتری، همان.
59. جاسم حسن شبر، همان.
60. همان.
61. همان، قاضی نورالله شوشتری، همان.
62. جاسم حسن شبر، همان، ص 10.
63. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 274.
64. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 399.
65. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 274؛ 276 اسپند در ادامه مسیر، وارد بغداد می شود و پس از شش ماه اقامت به بیماری شدیدی مبتلا شده و در سال 848ه^ق می میرد. مدت حکومت او در بغداد دوازده سال ذکر شده است، ر.ک: همان، ص 276.
66. جعفری، ((تاریخ کبیر))، میکروفیلم شماره 4775، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بدون صفحه شماری.
67. وازه پس از ((خاقانی)) در متن اصلی ((تاریخ کبیر)) ناخواناست. اما با توجه به زمان حادثه (845-847)، در این ایام خاقان بزرگ حکومت تیموری شاهرخ می باشد، و نماینده او در حکومت فارس (شیراز) عبدالله سلطان است.
68. جعفری، همان، بدون صفحه شماری.
- H.R.Roemen, "The Turkmen Dynasties", in The cambridge History of Iran, - 69 vol.6, cambridge univarsity, 1986, p. 163-4
70. قاضی نورالله شوشتری، همان.
71. سیدعلی خان تاریخ درگذشت او را 866 آورده است.
72. قاضی نورالله شوشتری، همان.
73. عبدالله بغدادی، همان، ص 306-307.
74. همان، ص 305.
75. قاضی نورالله شوشتری، همان؛ سیدعلی خان، امیر این دراج و عشایر او را از کسانی می داند که در واسط مانده بودند؛ ر.ک: جاسم حسن شبر، همان، ص 11.
76. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 308.
77. قاضی نورالله و سیدعلی خان در این جا گزارش یورش مولی علی به عراق عرب را به اتمام می رسانند و خبر از بازگشت او به حویزه و سپس آغاز حمله او به کوه کیلویه و بهبهان می دهند؛ ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، همان، جاسم حسن شبر، همان. 78. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 309.
79. غیاتی این حادثه را از تاثیر قران - سداسی در برج عقرب - می داند، همچنان که ظهور مشعشع، و باریدن برف زیاد در بغداد را که موجب نابودی نخل ها و درختان حله و عراق شد از تاثیر قران در ایام ذکر می کند؛ ر.ک: عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص 310.
80. همان.
81. همان، ص 311.
82. همان.
83. جاسم حسن شبر، همان، ص 12.
84. سیدعلی خان ترور مولی علی را به دنبال محاصره پیربوداق در قلعه می داند که چون توان مقابله با مولی علی را در خود ندید از حيله ترور استفاده کرد. او می افزاید: مولی علی عادت داشت که هر روز صبح غسل کند و در آن روز بر حسب عادت وارد رود کردستان شد و این در حالی بود که تیرانداز منتظر او بود. این روایت اختلافاتی - چنان چه در متن آمده است - با روایت غیاتی دارد؛ جاسم حسن شبر، همان. 85. عبدالله بن فتح الله بغدادی، ص 312-313.
86. همان، ص 314. در روایت قاضی نورالله، گزارش کوتاهی در این باره آمده است: ((مولی علی لشکر به کوهکیلو به کشیده، محاصره قلعه بهبهان نمود و در آن اثنا تیری به مولی علی رسید و به همان وفات یافت و این واقعه در سال هشتصد و شصت و یک بود؛ قاضی نورالله شوشتری، همان. در گزارش سیدعلی خان میآید: ((زمانی که در آستانه گشودن قلعه بود به غسل احتیاج پیدا کرد، پس به برکه ای نزدیک قلعه آمد ... وارد آب شد و با تیری کشته شد ... به دنبال قتل او سپاه درون قلعه بر سپاه مولی علی حمله برد و آن ه را پراکنده کرد؛ جاسم حسن شبر، همان. احمد کسروی ناباورانه ترور مولی علی را به فرمان پیربوداق و به علت تعصب شیعی گری او می داند که در کار مشعشعیان سستی می کرد و مایل نبود با آن ها جنگ روبرو بکند. در صورتی که وی تا این زمان نیروهای متعددی را جهت مقابله با مشعشعیان اعزام کرده بود؛ احمد کسروبتیزی، همان ص 42.
- کسروی رودخانه ((کردستان)) را همان رود طاب می داند که در سده نهم و دهم هجری به رود کردستان معروف گردیده معروف گردیده و اکنون در نزدیکی های بهبهان، رود قنوات و ماهرود خوانده شده. در پایین ترها رود جراحی قرار دارد که مولی علی در آن شنا می کرد؛ قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 400، احمد کسروبتیزی، همان.
87. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص 399-400.
88. جاسم حسن شبر، همان.

89. سیدمحمدبن فلاح, همان, برگ 61 و 338.
 90. همان, برگ 336-337.
 91. همان, برگ 337-338.
 92. همان, برگ 101-102.
 93. همان, برگ 61.
 w.casket, p. 68

- 94 95. قاضی نورالله می نویسد: ((منقول است که مولی علی به آن دعوی [لول روح علی(ع) دروی] اکتفا ننموده, دعوی خدایی نیز کرد)); ر.ک: قاضی نورالله شوشتری, همان, ص 400 قابل ذکر است که بدنه جنبش مشعشعی نیز به همراه مولی علی است و یارنگر او در درگیرهای دشوار نظامی مذکور است و حتی این حمایت مشعشعیان نیز در دفاعیات سیدمحمد بازتاب دارد, آن جا که از ناتوانی خود در مقابله با مولی علی - که قاعده به پشتوانه حمایت مشعشعیان بود - اشاره می کند و از عدم اجرای قتل او که به ذهن سیدمحمد خطور کرده بود, یاد می کند.

96. برای نمونه, سیدمحمدبن فلاح جهت در امان بودن از خطر یورش اسپند, برای مدتی کوتاه اظهار پیوند و پیروی کرد و حتی هدایای قابل توجهی نیز به او داد, اما در نخستین فرصت - که در مدت زمان کوتاهی پیش آمد- یورش سخی سخت بر افراد و اموال او برد.

97. در فاصله قتل مولی علی (861) تا مرگ سیدمحمدبن فلاح (870ه'), جز در خصوص مقابله وی با حمله خاندان عبادی, از اقدامات تهاجمی و توسعه طلبانه وی اطلاعی در دست نیست.

http://www.shareh.com/persian/magazine/tarikh_i/04/index.htm